

# گفت و گوی جهانی

۴ شماره در سال به ۱۶ زبان

## قدرت اخلاص گری

فرانسیس فاکس پیون

## جاذبه دولت اسلامی (داعش)

فرانسوا بورگا

## جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی

یان برمان

## جامعه‌شناسی مردم‌مدار اتریش

رودولف ریشر

## کوبا در دوران گذار

- < آمریکا و کوبا
- < درباره نژادپرستی و انقلاب
- < نظافت چیان کوبا در زمانه در حال تغییر

## جامعه‌شناسی در تایوان

- < جنبش گل آفتاب‌گردان
- < جنبش‌های کارگری و محیط‌زیستی
- < پدر و مادری فشرده
- < تدارک فروپاشی تایوان
- < توسعه جامعه‌شناسی تایوان
- < جامعه‌شناسی گوشه خیابان

## به یاد

- < یورگن هارتمن، ۲۰۱۵-۱۹۴۴



## پژوهش‌های بین‌رشته‌ای و رشته‌ها

این شماره با دو مصاحبه آغاز می‌شود. مصاحبه اول با فرانسیس فاکس پیون، یکی از توجه برانگیزترین محققان در تاریخ جامعه‌شناسی ایالات متحده است. پابندی او به مسائلی مانند حقوق رفاهی، ثبت‌نام رایدهندگان و اخیراً جنبش اشغال، با معطوف کردن نگاه‌ها به قدرت شورش، خبر از تحلیل‌های بدیع وی در مورد جنبش‌های اجتماعی داده است. او در طول زندگی حرفه‌ای طولانی‌اش بدون واهمه وارد بحث با چهره‌هایی همچون میلتون فریدمن و همزمان، متحمل آماج خصومت کارشناسان جناح راست شده است. مصاحبه دوم با فرانسوا بورگا، کارشناس فرانسوی خاورمیانه است، که در مورد جذابیت دولت اسلامی (داعش) برای مسلمانان اروپایی، که در کشور خود تحت محرومیت نژادپرستانه قرار دارند، توضیح می‌دهد. به دنبال آن مقاله‌ای از یان برمان، جامعه‌شناس معرف آلمانی در اقتصاد غیررسمی می‌آید، که در اینجا گره رابطه پیچیده بین انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی را می‌گشاید. هر سه این اندیشمندان علوم اجتماعی دستی بر آتش جامعه‌شناسی دارند، اما در مواجهه با مسائل مردمی آنها نشان می‌دهند که مرزهای رشته‌ای با نزدیک شدن به علوم سیاسی، انسان‌شناسی و تاریخ و همچنین جامعه‌شناسی، اهمیت خود را از دست می‌دهد.

همین مسئله در مورد همکاران ما در بخش ویژه مربوط به کوبا نیز صدق می‌کند. لوئیس رامبات و روبن رامبات ضمن معطوف کردن توجه‌ها به فشار فزاینده جغرافیایی و اقتصادی که منجر به ایجاد روابط حسنه شد، بر روی توافق تاریخی بین کوبا و ایالات متحده تاملاتی می‌کنند، در حالی که لوییزا استیور معنای آن را از نقطه نظر نظافت‌چیان کم درآمد بررسی می‌کند. او با آگاهی از گذار شوروی به اقتصاد بازار، مشاهده می‌کند که چطور یک تغییر مشابه در کوبا نابرابری‌هایی که پیش از این مهار شده بودند را عمیق‌تر می‌کند. در مقاله پیش‌رو لوییزا استیور با نوربرتو کاربونل، فعال آفریقایی-کوبایی به گفتگو می‌نشیند، کسی که به حزب وفادار است اما آشکارا درباره نژادپرستی در کوبا صحبت می‌کند. انتشار چنین مصاحبه‌ای احتمالاً حتی تا یک سال پیش هم ممکن نبود.

اما پژوهش‌های بین‌رشته‌ای نیازمند رشته‌ها و جامعه‌شناسی‌ای هستند که، حتی اگر از عرصه‌های جهانی متأثر است، در بسترهای ملی توسعه بیابد- نکته‌ای که توسط شش مقاله از تایوان مورد تاکید قرار گرفته است. این جزیره کوچک معلق بین چین و آمریکا، با سابقه جنبش‌های اجتماعی سرکشانه، یکی از پرجنب‌وجوش‌ترین جامعه‌شناسی‌های آسیا را ایجاد کرده است. ملتی آسیب‌پذیر به لحاظ جغرافیای سیاسی، با سابقه‌ای از انقیاد، رویکردهای بدیعی در جامعه‌شناسی جهانی را فعال کرده است. علاوه بر این، بسیاری از همکاران تایوانی در جنبش دموکراسی دهه ۱۹۹۰ حضور داشتند، و بنابراین در باب جنبش‌های اجتماعی چشم‌اندازهای متمایزی را بسط دادند. این‌گونه که مقالات نشان می‌دهند، جنبش گل آفتاب‌گردان اخیر، با درگیر کردن عموم مردم آن‌سوتر از آکادمی، جامعه‌شناسی و دیدگاه‌های انتقادی‌اش را به صحنه ملی آورد.

جامعه‌شناسی مردم‌مدار بن‌مایه گزارش رادولف ریشتر درباره تاریخ جامعه‌شناسی اتریشی نیز هست. مقاله او اولین مقاله در مجموعه‌ای است که اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را با سومین هم‌اندیشی جامعه‌شناسی که ۱۰-۱۴ جولای ۲۰۱۶ در وین برگزار می‌شود، آشنا خواهد کرد. کمیته محلی سازماندهی، طبق آنچه که در وبلاگش آمده، به گونه‌ای فعالانه در حال ترتیب جشنی اتریشی است:

<http://isaforum2016.univie.ac.at/blog/>

< گفت‌وگوی جهانی به ۱۶ زبان در وب‌سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در دسترس است.

< یادداشت‌ها را به آدرس [burawoy@berkeley.edu](mailto:burawoy@berkeley.edu) بفرستید.



فرانسیس فاکس پیون، جامعه‌شناس آمریکایی با سابقه‌ای طولانی و ممتاز، نظریه جنبش‌های اجتماعی خود را در مصاحبه‌ای با لورین مینیت ارائه می‌کند.



فرانسوا بورگا، پژوهشگر خاورمیانه در مصاحبه‌ای با ساری حنفی، جذابیت دولت اسلامی را شرح می‌دهد.



ژان بریمن، جامعه‌شناس مشهور هلندی بر روی رابطه شگفت‌انگیز میان جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی تأمل می‌کند.



رودولف ریشتر، صاحب کرسی شورای سازمان‌دهی محلی گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، میراث جامعه‌شناسی مردم‌مدار در اتریش را شرح می‌دهد.



گفتگوی جهانی با کمک سخاوتمندانه SAGE امکان‌پذیر شده است.

## < در این شماره

|    |                                                                                                |
|----|------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۲  | < سرمقاله: پژوهش‌های بین‌رشته‌ای و رشته‌ما                                                     |
| ۴  | قدرت اخلاص‌گری: مصاحبه‌ای با فرانسیس فاکس پیون<br><b>لورین سی. مینایت، ایالات متحده آمریکا</b> |
| ۷  | جاذبه دولت اسلامی (داعش) – مصاحبه‌ای با فرانسوا بورگا<br><b>ساری حنفی، لبنان</b>               |
| ۱۰ | تاریخ شگفت جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی<br><b>یان برمان، هلند</b>                                  |
| ۱۳ | میراث جامعه‌شناسی مردم‌مدار در اتریش<br><b>رودولف ریشر، اتریش</b>                              |

### < کوبا در دوران گذار

|    |                                                                                                                |
|----|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱۵ | ایالات متحده و کوبا: آشتی کردن کار دشواری است<br><b>لویس ای. رامبات و روبن جی. رامبات، ایالات متحده آمریکا</b> |
| ۱۸ | در باب نژادپرستی و انقلاب: مصاحبه‌ای با فعال کوبایی نوربرتو مساکاریونل<br><b>لویزا استور، دانمارک</b>          |
| ۲۱ | اخبار زدودن از هاوانا<br><b>لویزا استور، دانمارک</b>                                                           |

### < جامعه‌شناسی در تایوان

|    |                                                                                 |
|----|---------------------------------------------------------------------------------|
| ۲۳ | جنبش گل آفتاب‌گردان و جامعه‌شناسی آماده نبرد<br><b>مینگ-شو هو، تایوان</b>       |
| ۲۵ | کدامیک اولویت دارد؟ جنبش کارگری یا محیط‌زیست؟<br><b>هوا-ژن لیو، تایوان</b>      |
| ۲۸ | پدر و مادری فشرده در تایوان<br><b>ایرنا کاسباروا، جمهوری چک</b>                 |
| ۳۰ | تدارک فروپاشی: تایوان در قرن بیست و یکم<br><b>توتنگ هونتگ لین، تایوان</b>       |
| ۳۲ | عام‌بودن و خاص‌بودن در توسعه جامعه‌شناسی تایوان<br><b>مایو-کیی چانگ، تایوان</b> |
| ۳۴ | جامعه‌شناسی گوشه خیابان<br><b>هونتگ-زن وانگ، تایوان</b>                         |

### < به یاد

|    |                                                                                                                   |
|----|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۳۶ | یورگن هارتمن ۲۰۱۵-۱۹۴۴: فداکاری معتقد به همکاری بین‌المللی<br><b>لیودمیل نورس، بریتانیا و سیلویا ترنکا، اتریش</b> |
|----|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

## < شورای سردبیری

**سردبیر:** مایکل بورووی.

**دستیار سردبیر:** گی سیدمن.

**سردبیران اجرایی:** لولا بوسوتی، آگوست باگا.

**همکاران تحریریه:** تینا اوپس، راکائل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن.

**سردبیران مشاور:** مارگارت آبراهام، مارکوس شولز، ساری حنفی، وینیتا سینه، بنجامین تجربینا، رزماری بربرت، ایزابلا بارلینسکا، دیلک جینداگلو، فیلموین گوتیرز، جان هولموود، گویلرمینا جاسو، کاپالانا کانابیران، مارینا ماریانا کورکچیان، سایمون ماپادیمنگ، عبدالمؤمن سعد، آیه ساکتانبر، سلی سکالون، ساواکو شیراهاسه، گرازینا سکاپسکا، اونجلینا تاستسوگلو، چین-چان یی، النا زدراویمیسلاوا.

### ویراستاران منطقه ای

**جهان عرب:** ساری حنفی و منیر السعیدانی.

**برزیل:** گوستاو تانیگوتی، آندریزا گالی، آنجلو مارتینز جونیور، لوکاس آمارال، سلیا آریباس، رافائل دِسوزا، بنو آلوز، خولیو داویس.

**کلمبیا:** ماریا خوزه آلواز ریوادولا، سباستین ویلمیزار

سانتاماریا، آندرس کاسترو آروجو.

**هند:** ایشوار مودی، راشمی جین، پراگیا شارما، جویتی سیدانا، نیدهی بانسال، پانکاج بهاتناکار.

**اندونزی:** کامانتو سونارتو، هاری نوگروهو، لوسیا راتیه کوسومادوی، فیئا ایتریاتی، ایندرا رآتنا ایراواتی پاتیناسرانی، بندیکتوس هاری جولیاوان، محمد شهیدین، دومینگوس السید لی، آنتونیوس آریو ستو هارجانا.

**ایران:** ریحانه جوادی، عبدالکریم باستانی، نیایش دولتی،

وحید لنجان‌زاده.

**ژاپن:** ساتومی یاماموتو، فوما سکیگوچی، شاینسا کامئو،

کاناکئو ماتاکه، کاهو میهارا، یوکی ناکانو، یوتارو شیموکاوا، ساکیه یوشیوکا.

**قزاقستان:** آیکول زابیروآ، بیان اسمآگامبت، آدیل رودینوف، دارنیک کولیمنوف، گانی مدی، آماش تلسپایوآ.

**لهستان:** جاکوب بارسزوسکی، جاستینا کوشسیسکا،

جاستینا زیلینسکا، کامیل لیپنسکی، کارولینا میکولاژوسکا،

کریستف گوبانسکی، ماریوسز فینکیلسزتان، مارتینا

ماکوچ، میکولاژ میرژویسکی، میکولاژ میرزژوسکی، کرولینا

میکولژوسکا، آدام مولر، پاتریشا پندراکوسکی، سوفیا پنزا، ترسا

تلژینسکا، آنا وندزل، ژوستینا زیلنيسکا، جاکک زیچ.

**رومانی:** کوسیم روگینز، کورینا برآگارو، کاستینل آنوتا،

تلژدی بالاسز، آدرینا بوندور، روکسانا براتو، رومان کانتاراگیو،

الکساندر سیکآئل، الکساندر دوتو، روکساندرا ایوردآچه، میهای

بوگدن ماریان، رومانا ماریانچه، آنسا میهای، رادو نافورنیتا، اوآنا

النا نگرهآ، دیانا تیپهان، الیزابت توما، النا تدور، کارمن وینهآ.

**روسیه:** النا زدراوو میسلووا، لوبف چرنیشوا، اناستایزا گلونوا، آنا

کادنیکووا، آسجا ورونکووا.

**تایوان:** جینگ‌موآ هو.

**ترکیه:** گل چورباچیوگلو، ایرمک اورن.

**مشاور رسانه‌ای:** گوستاو تانیگوتی.

**مشاور سردبیر:** ابیگیل اندروز.



# < قدرت اخلاص گری

## مصاحبه‌ای با فرانسیس فاکس پیون

فرانسیس فاکس پیون یک دانشمند مشهور بین‌المللی علوم اجتماعی، و یک آموزگار بسیار محبوب است. او یک دموکرات رادیکال و محقق-کنشگر الهام‌بخش است که دفاعش از تهی‌دستان او را در مقامی شاخص و شجاعانه قرار داده است. اولین کتاب وی، *ساماندهی تهی‌دستان: کارکردهای رفاه اجتماعی* (۱۹۷۱)، که با همکاری ریچارد ای. کلووارد تألیف کرده است، شعله‌ای یک مباحثه علمی را برافروخت که عرصه سیاست‌گذاری رفاه اجتماعی را از نو شکل داد. در کار بعدی شرایطی را تجزیه و تحلیل کرد که تحت آن شرایط اقدامات اخلاص گرانه تهی‌دستان، روی پایه و اساس دولت رفاه مدرن آمریکا اثر گذاشت (جنبش مردم تهی‌دست، ۱۹۷۷) که برای پیشرفت سیاست‌گذاری‌های اجتماعی پیشرو و اصلاحات سیاسی لازم بود (شکست پیمان اجتماعی آمریکایی، ۱۹۹۷، *اقتدار چالشی*، ۲۰۰۶). وی همواره تحقیقات دانشگاهی را با تعهد سیاسی ترکیب کرده است، و پیشگام جنبش‌هایی مانند مبارزه برای حقوق رفاهی و سپس ثبت‌نام رای‌دهندگان بوده و همین‌طور به‌طور علنی از جنبش اشغال حمایت کرده است. او هرگز در دفاع از نظراتش در رسانه‌ها تردید نکرده است، و با دشمنان قابل توجهی همچون اقتصاددان لیبرال، میلتون فریدمن در یک مناظره تلویزیونی معروف مخالفت کرد. وی اختراعات و جوایز بسیاری کسب کرده، که خدمت به عنوان رئیس انجمن جامعه‌شناسی آمریکا در سال ۲۰۰۷ از آن جمله است. در گفتگوی پیش رو وی نظریه «قدرت به هم وابسته» خود را، که در مرکزیت کارش قرار دارد، شرح و بسط می‌دهد. لورین سی. مینایت، متخصص علوم سیاسی و پژوهشگر سیاست‌گذاری در دانشگاه راتگرز ایالات متحده آمریکا در ۳۰ مه ۲۰۱۵ در میلرتون نیویورک به مصاحبه با پیون نشسته است.



لورین مینایت: می‌خواهم درباره اخلاص گری از شما سوال کنم، موضوعی مکرر در کارهایتان که سابقه آن به مقاله بسیار قدیمی شما درباره «افراد کم‌درآمد در فرآیندهای سیاسی» و همچنین «اهمیت تهی‌دست» مقاله بدنام شما در نشریه ملت (The Nation) که در سال ۱۹۶۶ با همکاری ریچارد کلووارد نوشته شده است، برمی‌گردد. ما امروزه چیزهای زیادی در مورد اخلاص گری می‌شنویم. کارگزاران فناوری‌های پیشرفته در مورد شعار «ایجاد اخلاص» در سایر صنایع، به‌خاطر سود و تفریح سخن می‌رانند، و بیش از آن نیز تحلیل‌گران جنبش‌های اجتماعی این اصطلاح را به کار می‌برند. از آنجایی که این موضوع برای مدتی طولانی دغدغه شما بوده، آیا ممکن است در این باره صحبت کنید که منظورتان از اخلاص گری به عنوان مفهومی در نظریه اجتماعی چیست؟

فرانسیس فاکس پیون: با این که این اصطلاح غالباً به کار برده می‌شود، من فکر نمی‌کنم که دقیق استفاده شود. در صنعت فناوری به معنی ابداعی است که در بازارها اخلاص ایجاد می‌کند، و نزد محققان جنبش اجتماعی به معنی اقدامی جمعی است که پرسروصدا، آشوب‌گرانه یا شاید خشونت آمیز باشد. اما سروصدا و بی‌نظمی به قدر کافی توضیح نمی‌دهند که چرا گاهی اخلاص گری برای مردم پایین دست قدری قدرت به بار می‌آورد.

شما به کارهای اولیه من اشاره کردید، که موقعی نوشته شده بود که

فرانسیس فاکس پیون |



اعتراضاتی از سوی تهیدستان سیاه‌پوست در حال فوران بود. اعتراضات در واقع بسیار پرسروصدا و آشوبگرانه بودند. چرا؟ سوال من این بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰، تعداد زیادی از مردم از مناطق روستایی جنوب و پورتوریکو به شهرهای مرکزی ایالات متحده مهاجرت کرده بودند. بی‌تردید، آنها به زندگی بهتری امید داشتند. بدیهی است که آنها به‌طور یاس‌آوری تهی‌دست بودند. آنها با بازارهای کار شهری‌ای مواجه شدند که به آنها مشاغل مناسبی پیشنهاد نمی‌داد، و دولت‌های شهری‌ای که از ارائه خدمات به آنها سرباز می‌زدند. به این ترتیب مردم دور هم جمع شدند، راهپیمایی کردند، فریاد زدند، زباله‌ها را در چمن‌های تالار شهر ریختند. و نتیجتاً تعداد زیادی از سفیدپوستان لیبرال، که اغلب در زمینه رفاه اجتماعی متخصص بودند، گفتند، "ما با اهدافتان موافق هستیم، اما با روش‌تان نه. درست است که شما باید اشتغال داشته باشید، باید منبع درآمدی داشته باشید، باید خدمات بهداشتی و درمانی داشته باشید، آپارتمان‌های شما باید گرم بوده و آب گرم داشته باشد. اما ایجاد سروصدا، ایجاد دردسر، راه‌حل این مشکلات نیست. کاری که شما باید بکنید این است که باهم باشید، رای بدهید، به نمایندگان خود درخواست ارائه دهید"، به این معنی که شما باید باید روال منظم و هنجاری سیاست‌های دموکراتیک را دنبال کنید.

من در این باره متعجب و متحیر بودم. نتیجه گرفتم کاری که مردم انجام می‌دهد به این علت است که پند و اندرزهایی که از متحدان لیبرال‌شان شنیده‌اند، نصیحت‌های بدی بوده است. در واقع، بسیاری از آنها روندهای هنجارمند جبران خسارت را امتحان کرده بودند. بسیاری از آنها تلاش کرده بودند در تالار شهر اندکی نفوذ به دست آورند. آنها رفاه و سایر خدمات اجتماعی را مطالبه کرده بودند، اما چیزی جز نادیده گرفتن درخواست‌هایشان به دست نیاوردند.

من نتیجه گرفتم دلیل این که مردم به تاکتیک‌های اخلال‌گرانه روی آوردند این بود که شاید این تاکتیک‌ها برایشان فایده داشته باشد. چیزی که اولین برداشت من از این سوال بود که چرا افراد کم‌درآمد گاهی اخلال‌گر هستند. در واقع، البته بیشتر اوقات مردم تهی‌دست به آسانی خاموش می‌مانند. اما وقتی در صحنه سیاسی ظاهر شدند غالباً به روش‌های اخلال‌گرانه بود.

من به همراه ریچارد کلووارد چیزی را بسط دادم که فکر می‌کنم فهمی تحلیلی‌تر و آگاهانه‌تر از کنش‌هایی است که اخلال‌گری خوانده می‌شد. برای درک آن چه که بحثش را خواهم کرد، باید به رفتارهای خاص مردمی برگردید که مورد مذاقه قرار گرفته‌اند و بپرسید: این مردم تهی‌دست چه نقشی در طرح‌های پیچیده روابط به‌هم وابسته‌ای که جامعه را تشکیل می‌دهد، ایفا می‌کنند؟ یا به زبان دیگر، آنها چه نقشی در تقسیم کار ایفا می‌کنند؟

### ل. م: دیدگاهی دورکیمی؟

ف. پ: بله دورکیم قطعاً فرد تاثیرگذاری است.

وقتی مردم از نقششان امتناع می‌کنند و اخلال‌گر می‌شوند، چه عواقبی خواهد داشت؟ چه‌بسا اخلال‌گری فقط زائیده ناامیدی نباشد بلکه در واقع یک منبع قدرت باشد.

پس خلاصه داستان این است: اغلب گفته می‌شود که مردم تهی‌دست حذف شده‌اند. این اصلاً درست نیست. آنها معمولاً خیلی هم به حساب می‌آیند، اما به حساب می‌آیند تا تحت انقیاد و استثمار قرار گیرند. آنها به عنوان کارگران خانگی و پرستاران کودک، دستیاران بهداشت و کلفت‌های خانگی؛ یا به عنوان سرایدار، کارگران فست‌فود و خرده‌فروشی، نظافت‌چی و آشغال جمع‌کن نقش‌های مهمی ایفا می‌کنند.

در چند دهه گذشته، این نوع از مشاغل در نتیجه گسترش استخدام پاره‌وقت، تقاضا محور و قراردادی به طور فزاینده‌ای ناامن شده‌اند، و این در حالی است که دستمزدها هم در حال سقوط است.

اما آیا این کارگران واقعاً بی‌قدرت‌اند؟ به کارگران خانگی در شهرهای جهانی نیویورک، لندن یا سان فرانسیسکو، و یا بوستون فکر کنید. آنها از کودکان مراقبت می‌کنند، آپارتمان‌ها را نظافت می‌کنند، آنها ممکن است بهتر از هرکسی آشپزی کنند، بهتر از زنان تحصیل‌کرده‌ای که اگر در حال حاضر به عنوان افراد حرفه‌ای و مدیران میانی مشغول به کار نبودند، باید این کارها را انجام می‌دادند. اگر خدمتکاران و پرستاران کارشان را متوقف کنند، عواقب آن در بین خیل وکلا، حسابداران، و مدیرانی که اقتصاد فزاینده مالی‌شده را به راه انداخته‌اند، شیوع خواهد یافت.

به عبارت دیگر، کارگران خانگی دارای نوعی از قدرت هستند چرا که اگر آنها به سر کار نیایند، ممکن است کارفرمایان هم نتواند کار کند. امتناع کارگران خانگی چوب لای چرخ یک نظام مبادلات گذاشتن است. عقب‌نشینی از همکاری در یک سیستم پیچیده وابستگی‌های متقابل، این همان ایجاد اخلالی است که من از آن حرف می‌زنم. این در اثر یک اعتصاب اتفاق می‌افتد. وقتی شما از همکاری عقب می‌نشینید، نظام گیر می‌کند. ممکن است تماماً متوقف نشود، اما به خوبی عمل نمی‌کند. توانایی تعطیل کردن چیزها به طور تاریخی منبع قدرت مردم فرودست بوده است. این قدرتی به‌هم وابسته و اخلال‌گر است.

ل. م: شما و ریچارد کلووارد در «جنبش‌های مردم تهی‌دست» در مورد نقش مرکزی شورش‌های توده‌ای در توضیح این که ما چگونه یک دولت رفاه را برقرار کردیم، و چگونه اصلاحات اجتماعی اتفاق می‌افتد، بحث می‌کنید. با توجه به نظریه‌تان در مورد اخلال‌گری و قدرت در دسترس مردم تهی‌دست برای ارتقاء زندگی‌هایشان، ارزیابی شما از آنچه که در حال حاضر در حال وقوع است چیست؟

ف. پ: بیشتر اوقات، مردم نظام انتخاباتی پارلمانی را همچون عرصه‌ای تصور می‌کنند که امیدهایشان، چنانچه دست‌یافتنی باشد، می‌تواند از درون آن تحقق یابد. با این حال، من فکر نمی‌کنم که سیاست‌های انتخابی برای مردمی که خیلی فرودست هستند به خوبی عمل کند. علاوه بر این، من فکر می‌کنم که برای اکثر مردم هم چندان خوب کار نمی‌کند، در ایالات متحده به خاطر فساد رو به رشد سیاست‌های انتخاباتی، و در اروپا به دلیل نهادهای فراملی که در حال حاضر بیش از حد بر تصمیمات ملی سوارند. با این وجود، نظام‌های انتخاباتی را نمی‌توان نادیده گرفت. این پیامدهای جنبش‌ها بر سیاست‌های انتخاباتی است که تا حدود زیادی موفقیت یا شکست آنها را تعیین می‌کند.

در واقع، دموکراسی انتخاباتی پارلمانی ساختار نهادی قابل توجهی است. عرصه‌ای برای برابری نسبی را ایجاد می‌کند، عرصه‌ای که نسبت بزرگی از جمعیت حق دارند در انتخابات دوره‌ای رای بدهند، و تصمیم‌گیران کلیدی در دولت، و در حاکمیت، در برابر رای‌دهندگان آسیب‌پذیرند. به بیان دیگر، نخبگان حاکم ممکن است توسط رای‌دهندگان از مسندها و از قدرت بیرون شوند. همچنین دموکراسی انتخاباتی پارلمانی حقوق خاصی را برای سازمان‌دهی تضمین می‌کند، بنابراین ظرفیت‌هایی هست که تعداد زیادی از رای‌دهندگان منفرد، یک صدای جمعی را شکل دهند.

در این ویژگی‌های بنیادین دموکراسی انتخاباتی پارلمانی، تنوع‌های زیادی وجود دارد، که مهم هستند. اما اصولاً آن چه که این ابداع انجام می‌دهد خلق عرصه‌ای از زندگی اجتماعی است که تقریباً همه در آن دارای منبعی هستند که افراد بسیار فرادست به آن وابسته‌اند، و آن منبع اصولاً کم و بیش به شیوه‌ای برابانه توزیع شده است.

**کنشگری خودتان، به‌ویژه کارتان با جنبش حقوق رفاهی در شهر نیویورک در دهه ۱۹۶۰ پروانده شدند. این نظریات چقدر می‌توانند به خوبی توسعه‌های سیاسی در کشورهای دیگر را توضیح دهند؟**

**ف. پ:** برخی از اینها در مورد کشورهای دیگر هم صدق می‌کند، گرچه نظام به شدت دو حزبی ایالات متحده ممکن است به‌طور خاص نسبت به جنبش‌ها آسیب‌پذیر باشد. اعتراض‌ها در یونان به شکست ائتلاف پاسوک (PASOK) [جنبش سوسیالیستی یونان- کمک کرد] و پیروزی سیریزا، ائتلافی از چپ‌های رادیکال را میسر ساخت.

**ل. م:** پویایی‌های جنبشی-انتخاباتی معاصر چگونه انتخاب باراک اوباما، و چه بسا محدودیت‌هایی که این انتخاب برای اصلاحات اجتماعی پیشرو داشته است را توضیح می‌دهد؟

**ف. پ:** حمایت انتخاباتی اوباما در درجه اول از سوی جوانان و از سوی اقلیت‌ها حاصل شد. در حالی قدرت به او داده شد که رکود مالی در بدترین وضعیت خود به سر می‌برد، اما جنبش‌ها هنوز در هیچ اندازه‌ای ظهور پیدا نکرده بودند.

من با نگاهی به گذشته فکر می‌کنم، ریاست جمهوری اوباما به بهترین وجه با ریاست جمهوری هربرت هوور مقایسه شده است - رئیس‌جمهوری جمهوری خواه در سال ۱۹۲۹، یعنی زمانی که سقوط بازار سهام که رکود بزرگ (Great Depression) را به راه انداخت، اتفاق افتاد- هرچند هواخواهان می‌خواستند او را با جانشین هوور، فرانکلین دلانو روزولت، معمار سیاست جدید (New Deal) مقایسه کنند. اعتراضاتی در سال‌های ۳۱-۱۹۳۰ وجود داشت اما کوچک بودند. مردم به زمان نیاز دارند تا آن‌چه را که اتفاق افتاده بازشناسایی و ارزیابی کنند، و کاری را که می‌توانند در موردش انجام بدهند.

اعتراضات بزرگ در اوایل دهه ۱۹۳۰ شروع به پدید آمدن کردند، چندین سال درگیر رکود بزرگ، و چندین سال درگیر تلاش‌های هوور که با اعلام مکرر این‌که بهبود جایی همین اطراف است، سعی می‌کرد چیزها را در کنار هم حفظ کند.

اوضاع در سال ۲۰۰۸ هم به همین ترتیب بود: درست است که کنشگران جوانی مثل مردمان رو به جلو (Move-on folks) که برای کارزار انتخاباتی کار می‌کردند، وجود داشتند. اما آنها جنبش اعتراضی نبودند. اعتراضات دانشجویی و کارگری در ویسکانسین، سپس اشغال (Occupy)، مبارزه برای پانزده دلار (Fight for Fifteen)، اعتراض دست‌ها بالاست، شلیک نکن (Hands Up, Don't Shoot)، همه اینها طول کشید تا شکل گرفتند. البته اگر اینها در سال ۲۰۰۸ اتفاق می‌افتادند، من فکر می‌کنم اوباما رئیس‌جمهور بهتری می‌شد. در حال حاضر، در سال ۲۰۱۵، جنبش‌ها، از جمله اعتراضاتی به کار با دستمزد پایین و پلیسی شدن، عملاً در حال شدت گرفتن هستند. در ایالات متحده ما باید به شکوفایی جنبش‌ها امیدوار باشیم، تا حدودی به این دلیل که ریاست جمهوری کلینتونی نخواهد توانست آنها را نادیده بگیرد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Frances Fox Piven <[fpiven@hotmail.com](mailto:fpiven@hotmail.com)>

Lorraine Minnite <[lminnite@gmail.com](mailto:lminnite@gmail.com)>

اما مشکل مشهود است. مشکل این است که این عرصه برابری از بقیه جامعه‌ای که نابرابری‌ها در آن شدید است، محفوظ نمی‌ماند. و این نابرابری‌ها به‌طور اجتناب‌ناپذیری سرایت کرده و چیزی را که در عرصه‌های انتخاباتی اتفاق می‌افتد کجوار می‌کنند. در ایالات متحده به‌واسطه تصمیم دادگاه عالی در مورد سازمان سیتیزنز یونایتد (Citizens United) [که قانون ده‌ها ساله ایالات متحده مبنی بر محدود کردن کمک‌ها به گروه‌های درگیر در انتخابات را لغو کرد]، و آنگاه میلیاردها دلاری که صرف مبارزات انتخاباتی شد، اوضاع در حال بدتر شدن است. اما این یک نظام انتخاباتی نمایندگی است، و تفسیر آراء به نمایندگی نیز به شدت تحریف می‌شود، که بخشی از آن به واسطه قانون اساسی آمریکا است، که البته هرگز به پای زمانی که لابی‌کنندگان در بحث‌های کمیته قانون‌گذاری می‌نشینند و به‌گونه‌ای سامان یافته سیاستمداران را می‌خرند، نمی‌رسد.

با این حال، الآن نکته من چیز دیگری است. توجه داشته باشید که در بطن ایده درخشان دموکراسی انتخاباتی پارلمانی اتکایی بر یک وابستگی متقابل بر ساخت شده بین نخبگان سیاسی و توده رای‌دهندگان وجود دارد.

معمولاً وقتی جنبش‌ها اتفاق می‌افتند تعداد زیادی از مردم آماده‌اند تا فعالان را رهنمود کنند که به جای ایجاد دردسر، می‌بایست بر روی انتخاب نامزدهای اصلاحات کار کنند، در حالی که فعالان جنبش اغلب سیاست‌های انتخاباتی را تماماً تحقیر می‌کنند. هیچ‌یک از طرفین برای روش‌هایی ارزش قائل نمی‌شود که در آن سیاست‌های انتخاباتی، حتی در اشکال تحریف شده خود در دنیای واقعی، با جنبش‌ها و تأثیرات اخلاص‌گرایانه‌ای که منبع قدرت جنبش هستند، تعامل کند و گاهی بتواند آنها را ترویج کند.

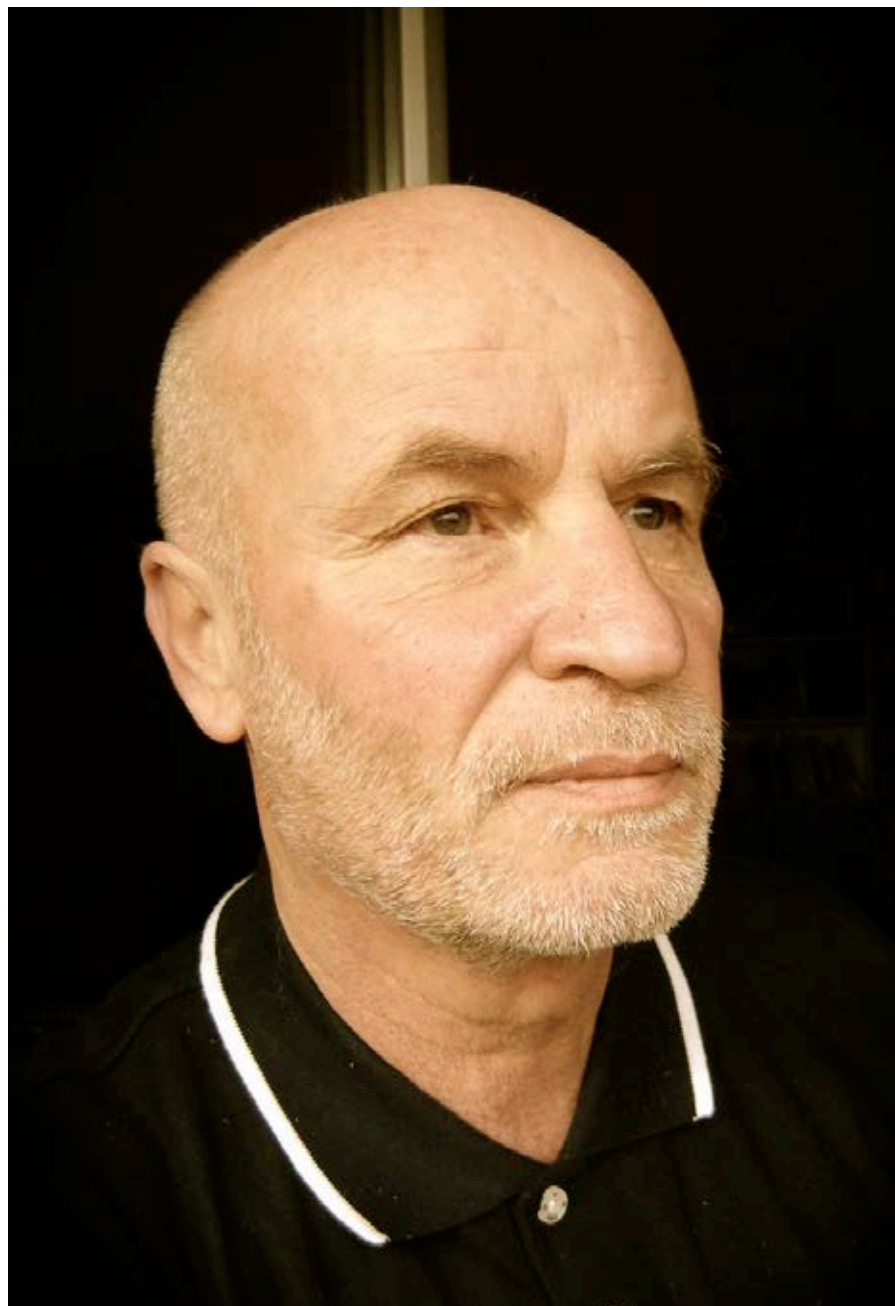
احزاب سیاسی و سازمان‌های نامزدی انتخابات تلاش می‌کنند با جمع کردن اکثریت پیروز شوند. آنها برای انجام این کار باید مشکلاتی را که بین گروه‌ها چنددستگی ایجاد می‌کند، و یا مشکلاتی که حامیان مالی بالقوه را فراری می‌دهد، سرکوب کنند. وقتی جنبش‌ها ظهور پیدا می‌کنند معمولاً از همین مشکلات ایجاد می‌کنند. سیاستمدارانی که به رای حامیان جنبش نیاز دارند تلاش خواهند کرد تا مطالبات جدید را منحرف کنند. آنها خواهند گفت: "البته، من معتقد به یکپارچگی نژادی هستم، اما این باید به تدریج انجام گیرد." و البته به تدریج غالباً یعنی برای همیشه یا هیچ‌وقت. این واقعیت که سیاستمداران سعی می‌کنند مطالبات را فروشنده نشانه‌ای است از این‌که شاید فریادهای امیدوارانه و ناامیدانه جنبش، نتایجی در سیاست‌های انتخاباتی داشته باشد. و اگر جنبش از این دلگرمی نیرو بگیرد و حرکت جمعی کند، چنان‌چه جنبش حقوق مدنی از این واقعیت که برنامه‌های حزب دموکرات شروع به انعکاس مطالبات حزب کرد نیرو گرفت، جنبش تشدید خواهد شد.

هنگامی که جنبش شدت می‌گیرد، تهدید بزرگ‌تری برای نامزدهای انتخاباتی می‌شود که نیاز دارند گروه‌های بزرگ رای‌دهنده که برای پیروزی در انتخابات ضروری‌اند، و همین‌طور منافع پولی‌ای که کارزارهای انتخاباتی را تامین بودجه می‌کنند را به هر نحوی کنار هم حفظ کنند. اگر جنبش موفق شود، به این دلیل است که سیاستمداران امتیازاتی داده‌اند تا شکاف این تفرقه‌ها را به زور پُر کنند.

**ل. م:** نظریات شما در مورد اخلاص‌گری، قدرت به هم وابسته و شرایط انتخاباتی که جنبش‌ها می‌توانند تحت آن شرایط به اصلاحات برسند، در تعامل عمیقی با تاریخ ایالات متحده و

# < جاذبه دولت اسلامی (داعش)

## مصاحبه‌ای با فرانسیس فرانسوا بورگا



فرانسوا بورگا یک جامعه‌شناس سیاسی و پژوهشگر ارشد در *French Centre national de la recherche* [مرکز فرانسوی پژوهش علمی] است، که کار خود را به تحلیل نظام‌های سیاسی و جوامع مدنی دنیای عرب اختصاص داده است. او از معدود دانشمندانی است که قادر به درک جنبش‌های اسلامی است، با مواجهه شجاعانه در برابر تفاسیر جریان اصلی، و بدون این که در مورد آنها خیال‌بافی و بدگویی کند. وی که در حال حاضر پژوهشگر اصلی پروژه شورای تحقیقات اروپا به نام «وقتی اقتدارگرایی در جهان عرب شکست می‌خورد» است، آخرین اثرش *Pas de printemps pour la Syrie : Les clés pour comprendre les acteurs et les défis de la crise* 2013-2011 [سوریه بدون بهار: کلیدی برای فهم بازیگران و چالش‌های بحران، ۲۰۱۱-۲۰۱۳] نام دارد. ساری حنفی، کسی که در دانشگاه آمریکایی بیروت تدریس می‌کند و معاون رئیس انجمن‌های ملی در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است، از او مصاحبه‌ای گرفته است.

فرانسوا بورگا



از سپتامبر ۲۰۱۴، علی‌رغم حملات هوایی بین‌المللی، ادعای دولت اسلامی (IS) مبنی بر «بقا و گسترش» در عراق و سوریه به واقعیت پیوسته است. این گسترش لزوماً به معنای تحکیم قدرت نیست. «سرزمین تسنن (Sunniland)» که دولت اسلامی قصد ایجادش را دارد، نه تنها در منطقه که حتی از سوی مردمان بخش‌های اشغال شده نیز، همچنان انکار می‌شود. در اواخر سال ۲۰۱۴، سازمان سیا تخمین زده است که بین ۲۰۰۰ تا ۳۱۵۰۰ پیکارجو از منافع دولت اسلامی در عراق و سوریه دفاع می‌کنند، اما برآوردهای دیگر این آمار را بالای ۲۰۰۰۰۰ پیکارجو تخمین می‌زنند. این گسترش می‌بایست به بستر دولت‌های سرکوبگر سقوط کرده این منطقه و همچنین تفاوت‌های ایدئولوژیکی مربوط باشد. بی‌تردید، دولت اسلامی و امتیازاتش در کشورهای مختلف کارگر می‌افتد، و به موجب آن به پدیده‌ای جهانی تبدیل شده است - به‌طوری که بیش از ۶۰۰۰ اروپایی، شامل ۱۵۰۰ شهروند فرانسوی، به جنگ در سوریه رفته‌اند. بسیاری از این نوسربازان اروپایی از نسب مسلمان هستند اما برخی دیگر کسانی هستند که به اسلام گرویده‌اند. در مصاحبه زیر، فرانسوا بورگا ملاحظاتی را درباره انگیزش‌هایی که منجر به پیوستن اروپایی‌ها به دولت اسلامی می‌شود، ارائه می‌دهد.

**ساری حنفی: دولت اسلامی تخیل سیاسی جدیدی را به منطقه آورده است: فسخ مرزها، ساختار امپراتوری، و غیره. آیا شما فکر می‌کنید این چیزی است که جوانان را جذب می‌کند؟**

**فرانسوا بورگا:** بله. قطعاً. با این که منابع جاذبه متعدد و متنوع هستند، ولی ما می‌توانیم به آنهایی که شایع‌ترین‌اند اشاره کنیم. من برای روشن شدن طیف انگیزش‌ها دو دسته را پیشنهاد می‌دهم: انگیزش‌های «منفی»، که شامل دافعه محیط مبداء، مانند فرانسه می‌شود، و موارد «مثبت» که افراد را به جهان دولت اسلامی می‌کشاند.

قبل از بررسی بیشتر انگیزش‌های مثبت و منفی، اول اجازه دهید تفاسیر دیگر از جاذبه دولت اسلامی را بررسی کنم - تفاسیری که متغیرهای «ایدئولوژیکی» یا «دینی» را طرح می‌کنند و تیر تمام سرزنش‌ها را به سوی «اسلام افراطی» نشان می‌روند، که تصور می‌شود زمانی وارد بازی می‌شود که جوانان به‌واسطه خواندن صفحه‌ای از سیدقطب و یا از طریق مواجهه با این یا آن امام «افراطی» در زیرپوست حومه‌های شهرها، و عمدتاً در اینترنت، «آلوده می‌شوند».

به نظر من این واژگان (اسلامی) می‌تواند فرآیند افراطی شدن را تسریع کند، اما نمی‌تواند دگرگونی فردی را توضیح دهد. سابقه جهانی افراط‌گرایی نشان داده است که واژگان شورشیان نباید با ریشه‌های شورش اشتباه گرفته شود. صرف‌نظر از دین و عقاید جزئی، کسانی که می‌خواهند شورش کنند همواره منابع نمادینی پیدا کرده‌اند، چه دینی چه غیرمقدس، تا از طریق آن بتوانند اقدامات خود را به زبان بیاورند و توجیه کنند. تفاسیر «اسلام‌شناختی» خشونت جهادگرایی در غرب محبوب هستند چرا که انداختن تقصیر بر گردن ایمان اسلامی به ناظران (و غیرمسلمانان) اجازه می‌دهد تا از زیر هرگونه مسئولیتی شانه خالی کنند. پشت این استدلال اغلب یک «توهم آموزشی» وجود دارد، حاکی از این که جهادی‌ها «سوره درست» را نخوانده‌اند یا آن را «تمام و کمال» نخوانده‌اند، یا آن‌چه را که خوانده‌اند نفهمیده‌اند - تمام چیزهایی که دلالت بر آن دارند که اثرات فاجعه‌بار افراط‌گرایی در جهان اسلام، و به‌طور گسترده‌تر در جهان، می‌تواند از طریق تکمیل آموزش دینی میلیون‌ها مسلمان از بین برود.

**س.ح: بگذارید به انگیزش‌های «منفی» بازگردیم که در آغاز به آن اشاره کردید.**

**ف.ب:** انگیزش‌های «منفی» تفاسیری هستند که به احساس «طردشدگی جهانی» جهادی‌ها می‌پردازد، که به «طردشدگی جهانی» جامعه‌ای که در آن بزرگ شده‌اند دامن می‌زند. در میان این جهادی‌ها غالباً یک اقلیتی هستند که از شکست اجتماعی-اقتصادی یا مشکلات انطباق با زندگی بزرگسالی رنج می‌برند، که معمولاً به طور خاص با چالش‌های آفریقای شمالی بودن یا یا نسب «اسلامی» داشتن در کشورهای اروپایی در ارتباط است.

به عبارت ساده، بسیاری از جهادی‌های فرانسوی به عنوان واکنشی سیاسی به داغ ننگ زدن‌های فردی یا جمعی به سوریه رفته‌اند: آموزش نابرابر، فرصت‌های شغلی نابرابر، تبعیض از سوی پلیس یا قانون و غیره. با این حال - ما در این مورد کمتر صحبت می‌کنیم - ضمن این که این نابرابری‌ها نوعی فقدان نمایندگی سیاسی در دو سطح را منعکس می‌کند. وقتی به آمارها نگاه می‌کنیم واضح است که نظام انتخاباتی نمایندگی معیوب است، اما، به‌خصوص در رسانه‌های جریان اصلی، محدودیت‌های نظام‌مند مضرت‌تری هم در مورد آزادی بیان وجود دارد. علاوه‌براین، این پیش‌داوری‌ها به‌واسطه برجسته‌سازی «چهره‌های» اسلامی «رسمی» و عمیقاً غیرمعرف، بدتر می‌شود.

این دو لایه از سلطه زاینبار سیاسی در دوره استعمار شروع شد. در آغاز، مردم تحت کنترل خاموش شدند، و سپس به‌واسطه نمایندگان غیرراستینی که شرایط استعماری را پذیرفته بودند، یک حس واهی تعلق ملی به دست آوردند. دو دهه پیش در سال ۱۹۹۵، یعنی در زمان جنگ داخلی الجزایر، من با جوانان فرانسوی مسلمانی مصاحبه کردم که دشواری‌های «همزیستی» در چنین محیط تبعیض‌آمیزی را برشمردند: «وقتی تلویزیون فرانسوی درباره الجزایر، فلسطین یا اسلام صحبت می‌کند، ما مجبور می‌شویم شبکه را عوض کنیم! و باور کنید آقا، ما آن‌قدر شبکه‌ها را عوض می‌کنیم که اغلب انگشتانمان درد می‌گیرد!» این نفرت برنامه‌ریزی‌شده برضد مهاجران و فرزندان آنها می‌تواند آشکارا صورت‌های توهین‌آمیزتری هم به خود بگیرد، مانند تف کردن و سایر اشکال تعدی به سمت زنان و خواهران به‌دلیل پوشیدن حجاب.

**س.ح: آیا اکنون می‌توانید در مورد جاذبه «مثبت» دولت اسلامی بیشتر بگویید؟**

**ف.ب:** بله، نیاز شهروندان برای دست رد زدن به سینۀ جهانی که انکارشان می‌کند [باعث می‌شود] آرزوهای بشری‌شان ضرورتاً با انگیزش‌های مثبت بیشتری هم‌نو شود. حتی برای مسلمانانی که به لحاظ اقتصادی و اجتماعی کاملاً ادغام شده‌اند، انگیزش‌هایی وجود دارد که گاهی انگیزش‌های منفی را زیاد می‌کند و یا صرفاً جایگزین آنها می‌شود، که موجب دخالت افراطی اولاً در کشمکش‌های سوریه و سپس در پیامدهای بین‌المللی‌اش می‌شود. از لحاظ تاریخی، دخالت جهادی‌ها از همبستگی ایدئولوژیکی یا فرقه‌ای فرامی‌تواند شروع می‌شود. بسیاری از پیروان از بین مهمترین دلایلشان، به تمایل به یاری رساندن به برادران دینی خود استناد می‌کنند، که به نظر آنها - که تاحدی هم قابل درک است - از طرف غرب به حال خود رها شده‌اند و توسط بمب‌های بشکه‌ای که از بالگردهای اسد به زمین انداخته می‌شود، قتل عام می‌شوند. این همبستگی‌های فرامی‌تواند دولتی - زیربنایی (infra-state) از منظر تاریخ اروپا امر منحصر به فردی نیست؛ همبستگی ابرازشده در حمایت از جمهوری خواهان اسپانیایی در سال ۱۹۳۶ را به یاد بیاورید، که از تشکیل «یگان‌های بین‌المللی» پشتیبانی کرد و برخی از فرانسویان مشهور را هم در برمی‌گرفت. رژی دُبره فرانسوی را مورد ملاحظه قرار دهید (مشاور سابق رئیس‌جمهور فرانسوا میتران) که به جنبش چریکی بولیوی پیوست. ما در مورد چندصد شهروند مسیحی، که در جنگ داخلی لبنان در کنار فالانژیست‌ها جنگیدند، و بسیاری



از آنها فرانسوی بودند کمتر می‌شنویم. ما همچنین باید شهروندان فرانسوی را در خاطر بیاوریم که به خدمت ارتش اسرائیل درمی‌آیند، و حتی خارج از قوانین بین‌المللی و در سرزمین‌های اشغالی دست به کار می‌شوند.

با این حال گذشته از ابراز برخی از انواع همبستگی بشردوستانه، من فکر می‌کنم دولت اسلامی بیشترین جاذبه‌اش را از این واقعیت می‌گیرد که یک اوتوپیا ارائه می‌دهد، یک نوع «سرزمین تستن» آزاد که منعکس‌کننده چیزی است که خمینی ایران به شیعیان ارائه داد - (دست‌کم آنچنان که دولت اسلامی از آن برداشت می‌کند) مکانی که به مسلمانان این فرصت را می‌دهد که دینشان را بر اساس تفسیر خودشان، و بدون هیچ‌یک از موانعی که در کشور مبداء آنها یافت می‌شد، زندگی کنند. علاوه بر این، این دنیایی است که در آن اهداف اسلام هراسی اگر لازم باشد می‌تواند با روش‌های خشونت‌آمیز مورد دفاع قرار گیرد، و حتی دقیق‌تر آن‌که، در شرایط مساوی، آنها می‌توانند، چه با بمب‌ها و چه کاریکاتورهایشان، با خشونت نظامی یا نمادین تلافی‌جویی کنند.

روایت‌های رسمی فاقد این زمینه گسترده‌تر هستند. تفسیرها از حملات ۷ ژانویه پاریس به شدت محدود می‌شود به قربانیانی که از سوی کلاشینکوف‌های «تروریست‌ها» مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. دولت‌ها و رسانه‌ها آنهایی را که با اف-۱۶های اسرائیلی کشته می‌شوند، جت‌های جنگنده فرانسوی رافال و هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی را نادیده گرفتند. به همین دلیل است که ما می‌بایست دورتر بایستیم

و ابعاد مکانی و زمانی «وسیع‌تر» این تقابل را مورد ملاحظه قرار دهیم. بنابراین، ما به منظور فهم این که احساسات منفی چه‌طور می‌توانند به افراط‌گرایی منجر شوند باید در دورنماهای بین‌المللی و تاریخی جایی برای این پویایی‌ها پیدا کنیم. تنها پس از آن است که ما می‌توانیم دریابیم که آنها چه‌طور نتیجه شکاف‌های سیاسی عمیقی هستند که قدمت آن به دوران‌های استعمار می‌رسد. اخیراً آنها با سیاست‌های یک‌جانبه فرانسه، که یا مستقیماً و یا از خلال اتحاد با گروه‌های ثالثی چون اسرائیل و ایالات متحده هدایت می‌شوند، در کشورهایی چون مالی یا عراق، نوار غزه یا یمن مستقر شده‌اند.

هیچ اتفاقی در پاریس نمی‌افتد که بیرون از این کشمکش‌ها و استیلاهای سابق باشد که با این‌وجود به طور نظام‌مندی در اکثر «تحلیل‌ها» می‌که صرفاً بر متغیرهای جامعه‌شناختی متمرکزند، غایب هستند. بگذارید این‌طور نتیجه‌گیری کنم: پانزده سال پس از حملات یازدهم سپتامبر، جامعه‌شناسی چه درسی در مورد این‌گونه حملات به ما داده است؟ من می‌خواهم بگویم.. تقریباً هیچ چیز. ■

نامه‌های تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

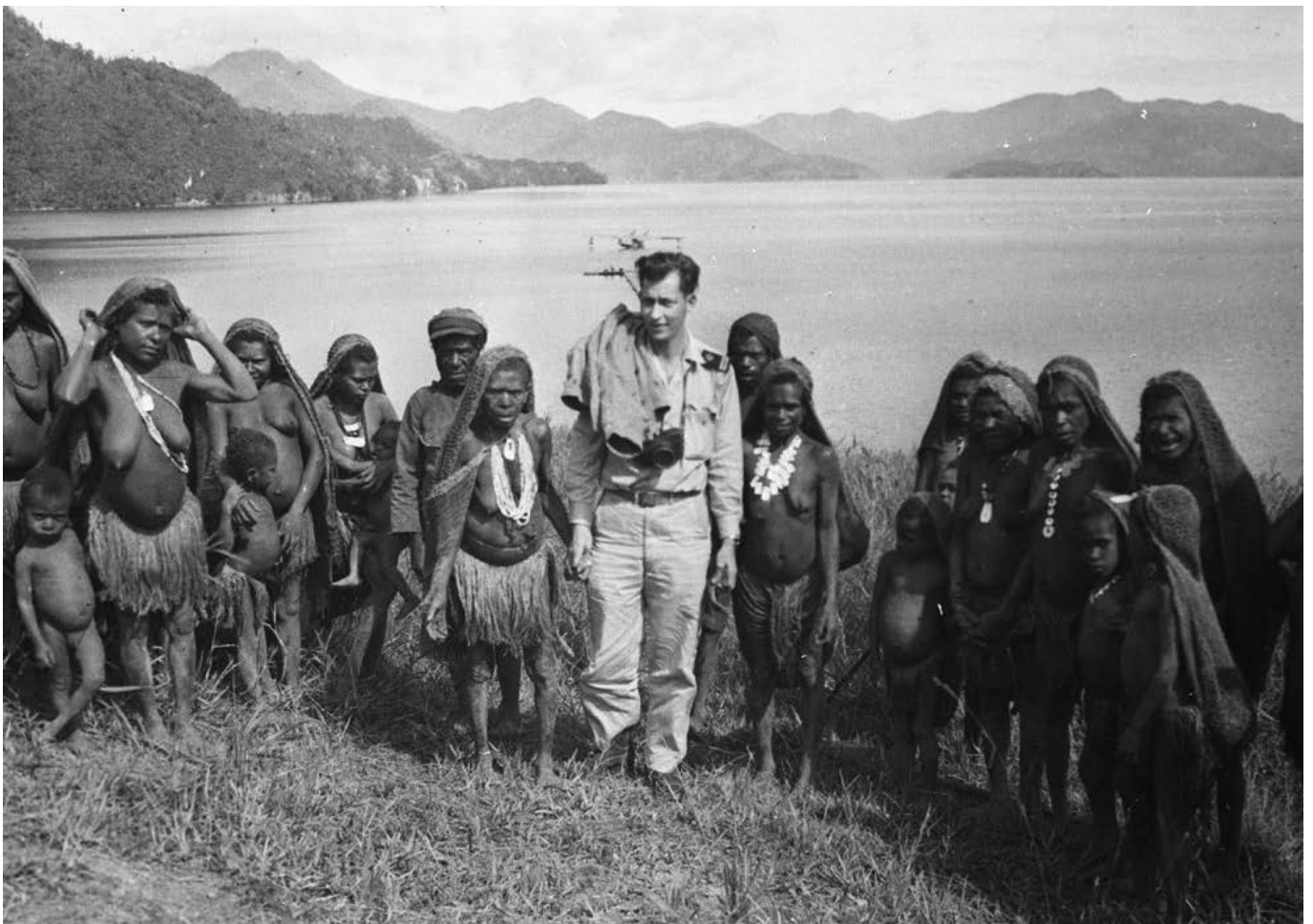
François Burgat <[francoisburgat73@gmail.com](mailto:francoisburgat73@gmail.com)>

Sari Hanafi <[sh41@aub.edu.lb](mailto:sh41@aub.edu.lb)>

< تاریخ شگفت

# جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی

یان برمان، دانشگاه آمستردام، هلند



دکتر جی وی برانئون، انسان‌شناس دولتی در گینه نو، هلندی. عکس از موزه ملی انسان‌شناسی، لیدن، هلند.

در اوایل سده بیستم، بنیان‌گذار علوم اجتماعی در هلند، مرز میان جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی را مشخص کرد. در حالی که مردم‌شناسی مردمان «کمتر متمدنی» را مطالعه می‌کند، جامعه‌شناسی تمرکز خود را بر سازمان اجتماعی جوامع «پیشرفته‌تر» - که همگی در غرب واقع شده‌اند - می‌گذارد. با این حال، طولی نکشید که ثابت شد این تقسیم‌بندی زیاده ساده‌انگارانه است.

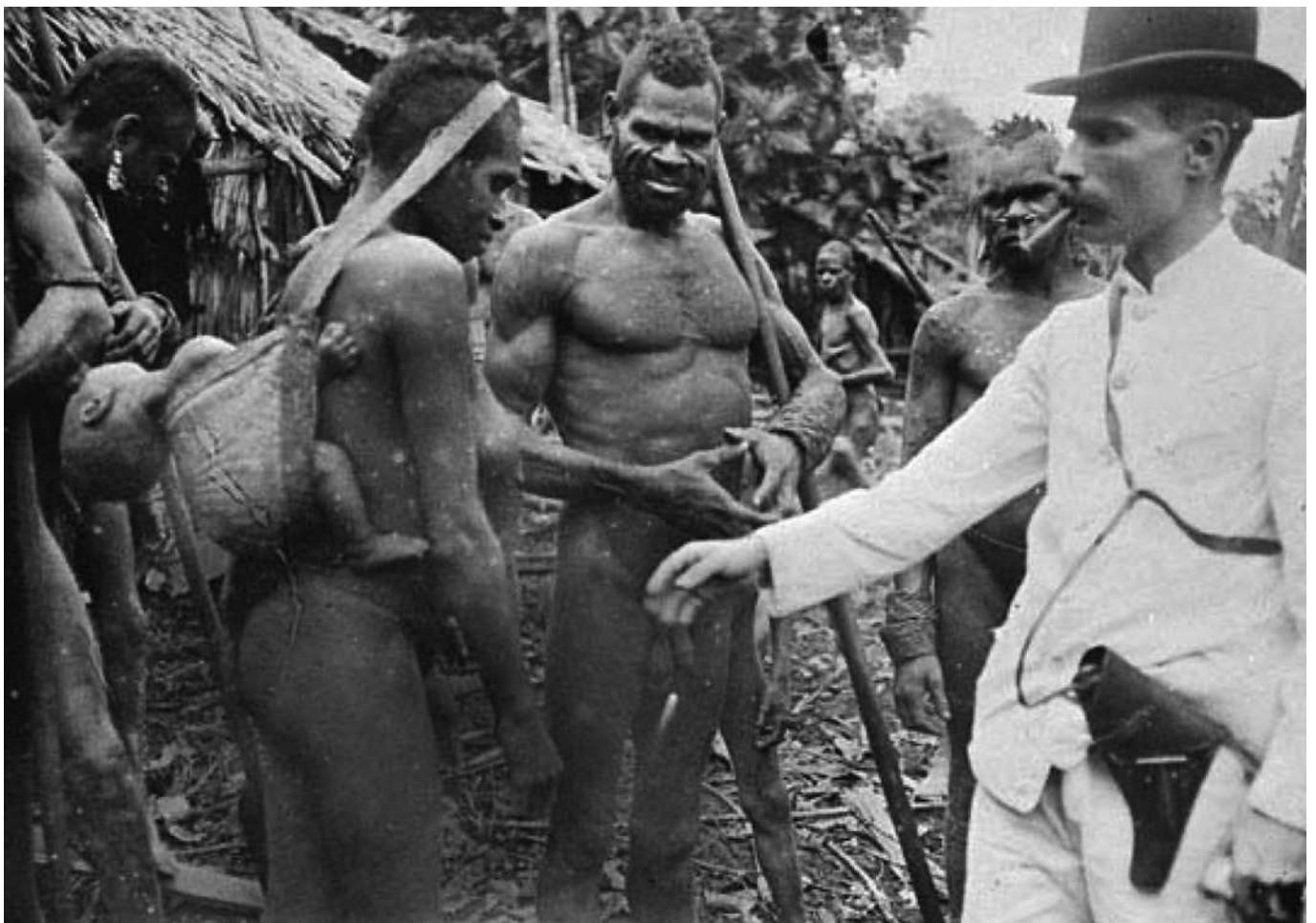
از سده هفدهم، هلندی‌ها امپراتوری استعماری‌ای را بنا ساختند. حکمرانی بر سرزمین‌های دوردست مستلزم شناخت ساختارهای اجتماعی و فرهنگ مردم آن مناطق است. آنان پس از آنکه در جوامع پهناوری چون آسیای شرقی که قشر بندی پیچیده و فرهنگ غنی‌ای

داشتند زندگی کردند، ساکنان اصلی آنجا خوانده شدند نه بومیان (برچسبی که به دسته‌های قبیله‌ای کوچک و فاقد ملیتی زده می‌شد که به سان نیاکان بدوی مان در زیست‌گاه بی‌دروپیکر خود پرتاب می‌شدند). این ایده اولیه را که منفعت کشور مادر دلیل موجهی است برای استخراج هر منبع مازادی که بتوان از آنها بهره‌برداری کرد بایستی به شکل دیگری بیان می‌شد. از این رو استعمارگری را به صورت مأموریت تمدن‌سازی به تصویر در آوردند.

در ابتدای سده بیستم، سلطه خارجی این گونه توجیه شد که این سلطه برای قیمومت کشورهای مستعمره و یاری رساندن آنان برای پیشرفت است؛ تز مشهور *mise en valeur* [توسعه] عهد کرد که جاهایی را که از توسعه محروم هستند را منتفع سازد. نقش جامعه‌شناسان هلندی شبیه به مردم‌شناسان دولت انگلستان در آفریقای استعماری بود: به مقامات در باب تأثیر خط‌مشی‌ها یا درباره اینکه چگونه شور و حرارت فزاینده جنبش اسلامی را تحت کنترل داشته باشند و چگونه دریابند چه کسی پشت شورش‌های اجتماعی است، مشاوره دهند و خط‌مشی‌گذاران استعماری را در پاسخ به این پرسش که چگونه رعیت‌های جاوه‌ای را جذب روح سرمایه‌داری کنند - پرسشی که دغدغه ذهنی‌شان شده بود - یاری رسانند. مأموریت تمدن‌سازی اعلام داشت که «چیزی که اکنون بومیان هستند، گذشته ما است؛ آنان ناگزیرند چیزی بشوند که ما اکنون هستیم.» استعمارزدگان برای واقعیت بخشیدن به این فرآیند دگرگونی تقلیدی بایستی پیوند خود را با گذشته و هویت‌شان بگسلند و نقش مردمانی بی‌تاریخ را ایفا کنند.

آیا هنگامی که در نیمه سده بیستم مبارزه استقلال‌طلبانه به حاکمیت استعماری پایان داد، سفیدپوستان دیگر مسئولیتی ندارند؟ سیاست‌مداران هلندی با این استدلال که نباید خرد علمی‌ای را که از دانش قومی و سنت در مناطق دورافتاده انباشته شده است، هدر داد به برخی از دانشگاه‌ها - به‌طور خاص دانشگاه لیدن و آمستردام - اختیار داد که کرسی‌ها و دوره‌هایی را با عنوان جامعه‌شناسی «غیرغربی» برپا کنند که به بررسی جوامع پیچیده استعماری سابق بپردازند. برچسب عجیبی بود چراکه این برچسب بیان‌کننده آن چیزی است که این جوامع نبودند اما در جریان گذر از مرحله‌ای که مرحله انتقالی توصیف می‌شود، احتمالاً به آن مبدل گشتند. «جامعه‌شناسی غیرغربی» رشته‌ای مجزاست و میان مردم‌شناسی (که تمرکز خود را معطوف جوامع قبیله‌ای در مکان‌هایی چون پاپوا گینه نو و سورینام می‌کند) از یک سو و جامعه‌شناسی (غربی) از سوی دیگر قرار دارد. این رشته به طور خاص در هلند نمودی بود از محلی‌گرایی (parochialism) که منکر راه‌کارهای علمی جهان‌شمولی‌اند که اندیش‌مندانی چون وبر، تونیس و دورکیم مطرح می‌سازند.

سوگیری غرب‌محورانه به کنشگران عرصه جامعه‌شناسی امکان داد که به آنچه جهان سوم دانسته می‌شد، پشت کنند: آنان مهارت‌شان را تنها در مطالعه جامعه «غربی» نیم‌کره شمالی جهان به کار زدند. با این حال، مأموریت تمدن‌سازی ادامه یافت و به شکل تعهدی رسمی برای یاری دادن به کشورهای «عقب‌مانده» در تلاش‌شان برای رسیدن به ملت‌های «پیشگام» در آمد. لقب آزارنده «غیرغربی» که مردمان و



در نخستین سفر به گینه نو در سال ۱۹۰۶، مردی هلندی می‌خواهد با زنی از پاپوا که با سردرگمی نگاه می‌کند، دست دهد. عکس از موزه ملی قوم‌شناسی در لیدن هلند.

فرهنگ‌های گوناگون را تحت یک عنوان قرار می‌دهد اکنون جای خود را به بیانیه‌ای خوشایندتر داده بود که هدفش بهبود روند توسعه‌ای بود که در نیم‌کره جنوبی نتوانسته بود ظهور یابد و نیز پدید آوردن جامعه‌شناسی توسعه‌ای که کارش ارائه راه‌حلی بود تا سایر نقاط جهان که سکونت‌گاه اکثریت نوع بشر است، از مسیری گذر کنند که تکاملی از شیوه زندگی کشاورزی-روستایی به شهری صنعتی دانسته می‌شد.

در این میان قلمرو مردم‌شناسی هم تغییر کرده بود. دیگر خبری از «نیاکان زنده» مان نیست. آنها یا در مناطق دورافتاده استرالیا، آسیا، آفریقا و آمریکا محو شدند یا هنگامی که این مناطق در مسیر پیشرفت قرار گرفتند، در دولت‌های بزرگ‌تر ادغام شدند و استقلال را که سرسختانه حفظش کرده بودند از دست دادند. اما مردم‌شناسان با به کارگیری روش تحقیقی متفاوت با روش تحقیق جامعه‌شناسی، به راه خود ادامه دادند، جاهای دیگری را برای انجام آنچه «کارمیدانی» می‌خواندند یافتند و به مردمان این مناطق نزدیک شدند و در پی هم‌نشینی با آنان و از این رو آشنا شدن با آنچه که انجام می‌دادند برآمدند.

اما چگونه مرز میان مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی را ترسیم کنیم؟ استاد مردم‌شناسی دانشگاه آمستردام - دانشگاهی که مرا در اواخر دهه ۱۹۵۰ برای مطالعات آسیایی انتخاب کرد- بر این نظر بود که مردم‌شناسی بایستی تمرکز خود را بر سنت بگذارد و جامعه‌شناسی دل‌مشغول مدرنیته باشد. این مرزبندی از همان آغاز ناکارآمد از آب در آمد چراکه نمی‌تواند درباره ویژگی‌های متمایزکننده دو سوی این مرزبندی توضیح دهد. دغدغه ذاتی هر دوی این رشته‌ها کماکان پاسخ به این پرسش است که فرایندهای تغییر چگونه و چرا تکامل می‌یابند و چه نتایجی در پی دارند. هر دوی آنها به جای آنکه تقابلی را که امر سنتی را در برابر امر مدرن قرار می‌دهد شیئیت بخشند، درباره رابطه بین گذشته و حال بحث می‌کنند.

هنگامی که به سال ۱۹۸۷ نامزد استادی جامعه‌شناسی تطبیقی در دانشگاه محل تدریس شدم اما کرسی‌ای را که تحت عنوان مطالعات «غیرغربی» یا «مطالعات توسعه» باشد نخواستیم، من و هم‌کار باسابقه‌ترم مدرسه پژوهش علوم اجتماعی آمستردام (ASSR) را برپا کردیم که هدف از برنامه پژوهشی دوره دکتری آن گردآوردن جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ اجتماعی بود تا پژوهش را در رویکردی تاریخی و در مسیر بررسی پویای جهان‌های جهانی‌شدن ارتقاء بخشد. گرچه اقدامات شجاعانه‌مان کاملاً موفق بود، نتوانستیم نهاد ملی حمایت مالی و یا هیئت‌رئیس دانشگاه آمستردام را به تأمین منابع مالی لازم برای این برنامه متقاعد کنیم. چون ASSR از چنین حمایت مالی‌ای بهره‌مند نشد، به تدریج کنار گذاشته شد و در قالب مؤسسه پژوهش علوم اجتماعی آمستردام بازسازی شد. کادر آموزشی دانشکده‌مان به دو دپارتمان جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی تقسیم می‌شود که هر یک چشم‌انداز پژوهشی خاص خود را دارد.

آیا این زوج کلاسیک بار دیگر از هم جدا افتادند؟ روی هم رفته بله چراکه یکی بر غرب و دیگری بر مابقی -معادل امروزی «کم‌تر پیشرفته» و «پیشرفته‌تر»- تمرکز می‌کند. بازگشت به جدایی به دلایل بسیار سروسامانی ندارد اما دلیل اصلی این بی‌سروسامانی این است که تمایز اجتماعی و ژئوپولیتیک میان پیش‌تازان و دیرآمدگان، امروزه حتی از گذشته هم بی‌معنی‌تر و احمقانه‌تر شده است. مسیر مقدس تحول که دیکته می‌کرد چگونه ملت‌های کمتر پیشرفته به پای ملت‌های پیشرفته خواهند رسید نابود شده است. دیگران (the Rest) در بسیاری از زمینه‌ها از غرب پیروی نمی‌کنند و چه بسا اثبات شود اگر سمت و سو و شتاب تغییر به گونه‌ای دیگر باشد مناسب‌تر است. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Jan Breman <[J.C.Breman@uva.nl](mailto:J.C.Breman@uva.nl)>



# < میراث جامعه‌شناسی مردم‌مدار در اتریش

رودولف ریشر، دانشگاه وین اتریش و رئیس کمیته سازمان‌دهی محلی سومین گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در وین، مورخ ۲۰۱۶



کارخانه نساجی‌ای در مارینتال، سال ۱۹۱۴. آرشیو تاریخ جامعه‌شناسی در اتریش، دانشگاه گراتس

مدل فهم روشن‌تری از معضل اجتماعی‌ای که بایستی برطرف شود، به دست می‌دهد. این مطالعه پس از اینکه پیامدهای بیکاری را برای افراد و نیز اجتماع باز نمود، جز به جز نابودی الگوهای زندگی و راه کنار آمدن با آن را شرح داد. روایت مشروح و جزبه‌جز این مسئله اجتماعی مسئولیت بی‌چون‌وچرای خط‌مشی‌گذاران را آشکار ساخت.

در شکل‌دهی به اجتماع علمی وین گروه دیگری هم دخیل بودند: حلقه وین. رودولف کارناپ و دیگر مدافعان پوزیتیویسم منطقی از جمله آمارشناسی به نام اتو نویرات در پراکندن معرفت جامعه‌شناختی در سطح عمومی - الگویی معمول در جامعه‌شناسی اتریش - اثرگذار بودند. نویرات به همراه هنرمندی به نام گرت آرنتر آمار تصویری را ابداع کردند و موزه جامعه و اقتصاد را بنا نهادند تا آمارهای اجتماعی را در سطح عمومی اشاعه دهند. این موزه همچنان پابرجاست.

با این حال پوزیتیویسم منطقی حلقه وین تنها یکی از جریان‌هایی است که در جامعه‌شناسی

اجتماعی عرضه کنند. این مقاصد کماکان راهنمای جامعه‌شناسی اتریش است: کوشش نظام‌مند علمی‌ای که با معضلات اجتماعی سروکار دارد.

پل لازارسفلد در پیش‌گفتار ویراست دوم خاطر نشان کرد که افزون بر مقاصد پیش‌گفته این پژوهشگران در پی پدید آوردن روش‌های جدیدی در مطالعه مارینتال بودند: آنان سرعت راه رفتن روستاییان را اندازه گرفتند، میان آنان اوراق ثبت ساعات کار توزیع کردند، از اهالی خواستند که از آرزوهایشان بنویسند، از داده‌های آماری کتابخانه در باب میزان امانت کتاب بهره گرفتند و از خانواده‌ها درخواست کردند که از وعده‌های غذایی‌شان گزارش تهیه کنند.

درباره مضمون این گردهمایی شایان ذکر است که پژوهشگران مارینتال راجع به آینده هیچ قضاوت ارزشی نکردند و گزینه‌های احتمالی‌ای آینده را از خود اختراع نکردند، بل تحقیق‌شان مدلی عرضه می‌کند که نشان می‌دهد چگونه می‌توان «برای جهانی بهتر کوشش کرد»: این

مضمون سومین گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که آن را رئیس گردهمایی، مارکوس شولز صورت‌بندی کرد از این قرار است: «آینده دلخواه ما: جامعه‌شناسی جهانی و کوشش برای جهانی بهتر». مکان گردهمایی هم با این مضمون تناسب دارد: جامعه‌شناسی اتریش دیر زمانی است که در پی آمیختن اثرگذاری علمی و تعهد اجتماعی بوده است.

در دهه ۱۹۳۰، پس از آنکه دهه پر هیاهوی ۲۰ دردهای برخاسته از جنگ جهانی اول را التیام داد، افسردگی گریبان جامعه اتریش را گرفت. ماری یاهودا و پل لازارسفلد به همراه آمارشناسی به نام هانس زایسل تحقیق مشهورشان به نام «مطالعه مارینتال» را به اجرا در آوردند که در آن اثر بیکاری گسترده در روستای مارینتال پس از بسته‌شدن یک کارخانه بررسی شد. ماری یاهودا در مقدمه ویراست نخست این تحقیق، مقاصد پژوهشگران این تحقیق را توضیح می‌دهد: نخست اینکه سهمی در حل معضل بیکاری در مارینتال داشته باشند و دوم اینکه، به همین منظور، تحلیلی ابژکتیو از اوضاع و احوال

موزه مارینتال به یاد ماری یاهودا، هانس زایسل، پل لازارسفلد و لوته شنک-دانسینگر، آرشیو تاریخ جامعه‌شناسی در اتریش، دانشگاه گراتس.



اتریش وجود دارد. عقل‌گرایی انتقادی کارل پوپر جریان دیگری بدان می‌افزاید. کتاب مشهور او، *جامعه باز و دشمنان آن*، نوشته جدلی پرحرارتی بر ضد جوامع کمونیستی بود. جدا از برخی سخنان احساسی این کتاب، استدلال سیاسی پوپر بسیار روشن است: جوامع بایستی با حفظ تاریخ‌شان درهایشان را به روی آینده باز نگه دارند. هر تلاشی در جهت بسته نگه داشتن جامعه در مقابل تأثیرات خارجی و بنا نهادن جهانی آرمانی - هر قدر هم این قصد انسانی باشد - به توتالیتاریسم می‌انجامد. چنین چیزی نمی‌تواند «آینده‌ای که ما خواستار آنیم» باشد.

دو جنگ جهانی در سده بیستم اثری هولناک بر علم اتریش یعنی علم اروپای مرکزی و شرقی گذاشت. پس از جنگ جهانی دوم جامعه‌شناسی اتریش از صفر آغاز کرد و تا پیش از دهه ۱۹۶۰ که دپارتمان جامعه‌شناسی در دانشگاه وین تأسیس شد، کار خاصی صورت نگرفت. در ابتدا اغلب جامعه‌شناسان معضلات اجتماعی‌ای چون مسکن شهری، وضع جوانان و مناسبات نسلی را به عنوان حوزه‌های اصلی تحقیق‌شان بررسی می‌کردند. جامعه‌شناسان اتریشی درباب وضع خانواده و مراقبت در جوامع سالخورده برای دولت وقت تحقیق کرده و گزارش ارائه دادند. از دهه ۱۹۷۰ به بعد پژوهش‌گران بیشتری به تحلیل معضلات

نظام‌مند، علمی و تحلیلی باشد و به اصطلاح یورگن هابرماس با علاقه‌رهای بخش همراه باشد. برای جامعه‌شناسان تلاش برای ساختن جهانی بهتر متضمن تلاش برای بهبود روش‌ها و نظریات جامعه‌شناختی برای فهم بهتر معضلات اجتماعی است.

این پاسخ به پرسش نخست می‌انجامد: چه آینده‌ای می‌خواهیم؟ در حالی که می‌توانیم معضلات جامعه کنونی‌مان را نام ببریم - که نابرابری گسترده، دسترسی نابرابر یا متفاوت به منابع تنها دو مثال است - توصیف آینده‌ای آرمانی با نادیده گرفتن این معضلات خطرناک است. جوامع آرمانی همیشه توتالیتار هستند خصوصاً هنگامی که گروهی از افراد - حتی جامعه‌شناسان - مدعی دانستن حقیقت باشند.

جامعه‌شناسان به جای آنکه به دنبال آینده‌ای خاص باشند شاید بایستی هم صدا با کارل پوپر اعلام کنند که ما آینده‌ای می‌خواهیم که درهای خود را به روی تغییر باز گذارد و جوامعی می‌خواهیم که تاریخی پیوسته داشته باشند. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Rudolf Richter <[rudolf.richter@univie.ac.at](mailto:rudolf.richter@univie.ac.at)>

مهاجرت پرداختند و به خطی‌مشی‌گذاران راجع به رویکردهای جدیدی مشورت دادند. تحلیل ساختاری اجتماعی درباره نابرابری و قشربندی حوزه‌های اصلی تحقیق بود. مطالعات جامعه‌شناختی در حال حاضر به سان گذشته توجه عمومی چشم‌گیری را به خود جلب کرده است و اغلب در روزنامه‌ها درباره آن بحث می‌شود.

در دهه‌های اخیر، از شاخصه‌های جامعه‌شناسی اتریش شاید تعهد وسیعش به مطالعه معضلات اجتماعی و به کار بستن روش‌های جامعه‌شناختی علمی بوده باشد. همان‌طور که در بلاگ گردهمایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (<http://isaforum2016.univie.ac.at/blog>) می‌بینیم، انتظارم این است که جامعه‌شناسی اتریش در آینده در این سنت پیشرفت بسیاری داشته باشد.

پرسش‌هایی برآمده از تلفیق معرفت علمی با اثرگذاری اجتماعی، با مضمون گردهمایی سوم انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی پیوند نزدیکی دارند: چه آینده‌ای را می‌خواهیم؟ چگونه می‌توانیم برای به دست آوردنش تلاش کنیم؟

با پرسش دوم آغاز می‌کنم: چگونه تلاش کنیم؟ دیدگاه شخصی من این است که تلاش جامعه‌شناسان بایستی جامعه‌شناختی یعنی

# < ایالات متحده و کوبا: آشتی کردن کار دشواری است

لوئیس ای. رامبات اتحاد کوبایی آمریکایی، واشینگتن دی.سی.، ایالات متحده آمریکا روبن جی. رامبات، دانشگاه کالیفرنیا، ایرواین ایالات متحده آمریکا



چه بر سر انقلاب کوبا آمد؟ مجسمه خوزه مارتی در میدان انقلاب هوانا، در حال خیره شدن به تصویر چه گوارا

ناگهان تنگ‌نظرانه و خودخواهانه بودن این منافع آشکار شد. خطر ضدانقلاب‌ها در قیاس با تهدید بنگاه‌های آمریکایی چیزی به حساب نمی‌آمد. این بنگاه‌ها بر شرکت‌هایی نظارت می‌کردند که از سراسر جهان در کوبا به خصوص در حوزه گردشگری تأسیس می‌شدند. گزینه‌های دیگر از این قرار بودند: کشاورزی، گاو‌داری، صنایع سبک، ابزارآلات، کالاهای مصرفی، ساختمان‌سازی، مسکن و حمل و نقل و حتی سرمایه‌گذاری‌های مشترک در فناوری‌های پیشرفته حوزه زیست‌پزشکی.

امروزه تجارت‌های کوچک و بزرگ از این رویکرد رئیس‌جمهور حمایت می‌کنند. پیوسته بر شمار افرادی که تحت مقررات آسان‌گیرانه جدید

رئیس‌جمهور ایالات متحده، اوباما در یک سخنرانی سبزه دقیقه‌ای در ماه دسامبر گذشته، خط‌مشی ۵۳ ساله‌ای را که برای سرکوب رشد اقتصاد کوبا طراحی شده بود، شکست‌خورده و مردود دانست. ایالات متحده -یا دست‌کم قوه مجریه آن- به این امید که ایالات متحده و کوبا همسایگان و شریکان تجاری خوبی برای یکدیگر بشوند آماده آزمودن رویکردی تازه بود تا مناسبات دیپلماتیک گذشته را احیا کند. به قول خوزه مارتی، قهرمان ملی کوبا و روشن‌فکر برجسته اواخر سده ۱۹، مذاکرات بایستی در سکوت صورت می‌گرفت چرا که منافع تحکیم‌شده و ریشه‌دار می‌توانست مذاکرات را پیش از آنکه آغاز شود با شکست روبه‌رو کند.

<<





رایج در کشور (پزو و پزوی قابل تبدیل) و بالارفتن سن جمعیتش.

نیاز نخست، مدت‌هاست نیازی همگانی بوده است. حکومت رفته‌رفته دارد متوجه می‌شود که شهروندانی که اکنون عمدتاً از پزو غیرقابل تبدیل استفاده می‌کنند ممکن است پول قابل تبدیل را دور از دسترس ببابند. سرازیر شدن کالاها و دلارها از خارج -خصوصاً فلوریدای جنوبی- بر خانواده‌ها، بسته به اینکه آیا در خارج وابستگی دارند که آنها را حمایت مالی کنند یا خیر، به‌گونه‌ای متفاوت اثر گذارند.

بالارفتن سن جمعیت خاص کشور کوبا نیست اما برای این کشور چالش‌هایی پدید می‌آورد که خاص آن است. پیشرفت‌های پزشکی کوبا بدین معناست که مردمش نسبت به دهه‌های گذشته بیشتر عمر می‌کنند؛ اما مهاجرت جمعیت جوان آماده‌به‌کار به خارج از کشور به همراه شهرنشینی این تصویر را پیچیده کرده‌است. کاهش درصد کارگران جوان به خصوص طرح‌های بهره‌برداری از زمین را با معضل روبه‌رو می‌کند: طرح‌های کشاورزی به نیروی جوان از جمله فارغ‌التحصیلان رشته کشاورزی، مدیریت خاک، بازاریابی و رشته‌های مرتبط نیاز دارد. از سرشماری ۲۰۰۲ تا سرشماری ۲۰۱۲، برای نخستین بار پس از جنگ استقلال طلبانه در سده نوزدهم، جمعیت کوبا کاهش یافت. دلیل این افت باروری پایین و مهاجرت است؛ طی این دهه بیش از ۳۳۰۰۰۰ کوبایی در ایالات متحده اقامت دائمی قانونی گرفتند.

در حالی که طرح‌های اقتصادی جدید کوبا متضمن کوشش‌هایی برای بالا بردن بازدهی در کشاورزی است، کسب‌وکارهای کوچک جدید، بهبود مدیریت در شرکت‌های دولتی، بندری جدید در ماریل (Mariel)، گردشگری‌ای که درهای آن به روی گردشگران (بالقو فراوان) آمریکایی باز است و تجارت آزادتر با همه کشورها قاعدتاً بایستی رونقی تازه پدید آورند.

#### < منافع مستمر ایالات متحده

تغییر خط‌مشی ایالات متحده نه از خیرخواهی بلکه از دغدغه‌های گسترده‌تری سرچشمه می‌گیرد. چیزهای زیادی در منطقه تغییر کرده است که از جمله آنها می‌توان به موفقیت سازمان‌هایی چون اتحادیه بولیوار برای اهالی آمریکا (ALBA-TCP)، اتحادیه ملت‌های آمریکای جنوبی (Unasur)، اتحادیه دولت‌های آمریکای لاتین و کارائیب (Celac) که در هیچ یک از آنها ایالات متحده حضور ندارد اشاره کرد -تغییری ناگهانی نسبت به گذشته که هیچ سازمانی در قاره آمریکا نمی‌توانست از دادن جایگاه افتخاری به ایالات متحده خودداری کند. هم‌زمان روسیه و

به کشورهای یکدیگر سفر می‌کنند، افزوده می‌شود. هر روز مهاجران و بازدیدکنندگان کوبایی بیشتری آزادی برای سفر بین میامی و هاوانا را مسلم می‌دانند. تندروهای میامی عمدتاً هم سن و سال فیدل و رائول‌اند و تازه‌واردانی که نداری‌ها و محرومیت‌های اوایل انقلاب را تجربه نکردند دارند جای آنان را می‌گیرند. امروزه خط‌مشی جدید شبیه موجی مهارناپذیر شده است. اما در حالی که احتمال رویدادهای مثبت زیاد است پیچیدگی‌هایی که بر سر راه عادی شدن روابط وجود دارد نیز فراوانند. احیای مناسبات دیپلماتیک صرفاً قدم اول است.

#### < مدل کوبایی روزآمد

سال‌ها پیش از صدور بیانیه اوباما، کوبا گفتگو درباره رویکرد اقتصادی جدید و ضروری را آغاز کرد. بحث‌ها به رهنمون‌های جامعی انجامید که متضمن واگذاری زمین‌های بی‌استفاده، قانونی ساختن تجارت‌های کوچک، دادن خودمختاری‌های تازه‌ای به بنگاه‌های دولتی و حمایت از تعاونی‌های کشاورزی و غیرکشاورزی بود.

بی‌گمان، کوبا علی‌الاصول در تولید غذا و جایگزین کردن مواد غذایی وارداتی با مواد غذایی داخلی بایستی به موفقیت چشم‌گیری دست یافته باشد. کشاورزان خرده‌پا و تعاونی‌ها پس از ایجاد تقاضا از سوی صنایع شهری جدید، بایستی شاهد افزایش درآمدهایشان باشند. با بهبود یافتن خدمات و بالا رفتن درآمد، مردم از شرایط مادی بهتری برخوردار خواهند شد. با این حال نتایج با تصویری که ارائه شد فاصله بسیار دارند. عوامل بسیاری این تصویر را پیچیده ساخته‌اند که از آن جمله می‌توان به دسترسی‌پذیری به منابع اولیه کشاورزی؛ حمل‌ونقل مطمئن میان روستا و شهر؛ سردخانه برای محصولات؛ بسته‌بندی؛ ماشین‌آلات کشاورزی و سوخت و بهبود امکانات زیاد دیگری در سیستم کشاورزی اشاره کرد که به دلیل زیرساخت‌های ناکافی مدت‌هاست از پیشرفت بازمانده است.

کارآفرینان کوبایی اغلب ناکارآمد نیستند و در زمینه‌هایی چون مدیریت کسب‌وکارهای کوچک، انعقاد قرارداد و حساب‌داری عمومی فاقد مهارتند. این زمینه‌ها نه تنها برای سلامت مالی که برای جمع‌آوری مالیات -دغدغه نسبتاً تازه‌ای که در پی کوچک شدن دولت‌ها و بزرگ شدن بخش خصوصی پدید آمد- مهم‌اند. همچنین بخش دولتی -که همچنان در زمینه تولید شکر، گردشگری، معادن، نفت و پالایشگاه‌ها، سلامت، زیست‌پزشکی، آموزش، حمل‌ونقل ریلی و هوایی مسلط خواهد ماند- بایستی بازدهی خود را بهبود بخشد. افزون بر این، کوبا با دو چالش غیرمعمول روبه‌رو شده است: نیاز به تثبیت نرخ واحدهای پولی





مبنی بر محاصره کوبا تنها با رأی اکثریت مجلس نمایندگان و مجلس سنا بی اثر می شود.

در سال ۲۰۱۸، کوبا قاعدتا رئیس جمهور جدیدی خواهد داشت که به احتمال قریب به یقین نخست وزیر فعلی، میگوئل دیاز-کانل، باشد. او اداره اقتصاد جدید و نیز جامعه جدید را به دست خواهد گرفت. او اعلام کرده است کوبا کماکان سوسیالیستی باقی می ماند حتی اگر نیروهای بازار مجال فعالیت داشته باشند و طبقه کارآفرینان جای پای خود را محکم کنند.

بسیاری از کشورها امید دارند میان این ابرقدرت و آن جزیره سرکش آشتی برقرار شود. این امر شدنی است. خطمشی های جدید -خطمشی سیاسی ایالات متحده، خطمشی اقتصادی کوبا- آغاز عصری از مناسبات برد-برد را میسر می کند هرچند ۵۵ سال اختلاف نظر به همین زودی ها فراموش نمی شود.

اکنون یک چیز را می دانیم: ایالات متحده و کوبا همچنان ۹۰ مایل از یکدیگر فاصله خواهند داشت. ■

نامه های تان را به این نشانی بفرستید:

Rubén G. Rumbaut <[rrumbaut@uci.edu](mailto:rrumbaut@uci.edu)>

Luis Rumbaut <[lucho10@earthlink.net](mailto:lucho10@earthlink.net)>

خصوصا چین، آمریکای لاتین و کارائیب را درمی نوردند.

هم پیمانان سنتی از اصرار ایالات متحده بر اینکه آنها هم با خطمشی ایالات متحده در رابطه با کوبا هم داستان باشند، خشمگین شده اند: سال پیش در سازمان ملل، تنها اسرائیل به نفع محاصره رأی داد. ایالات متحده نتوانست کوبا را از میان بردارد. در مقابل کوبا از کشورهای سراسر جهان احترام و قدردانی دید. در این نبرد پیروز میدان کوبا بود، گرچه به صلح نمی توان مطمئن بود.

ایالات متحده محتمل است که هر طور شده اهدافی را که از تبدیل کردن کوبا به جزیره ای وابسته و نفولیرال دارد دنبال کند. این پیش بینی صرف نظر از حزب یا رئیس جمهوری که در واشینگتن بر سر کار است، وجود خواهد داشت، حتی اگر شرکت های بزرگ ایالات متحده فرصت های تجاری سودمندی بیابند.

### < انتخابات سال ۲۰۱۶ و ۲۰۱۸ >

چه در پیش است؟ ریاست جمهوری اوباما در سال ۲۰۱۶ پایان خواهد یافت. ممکن است که جمهوری خواهان به کاخ سفید راه یابند و هر دو مجلس را به دست گیرد. اگر جمهوری خواهان بتوانند وارد کاخ سفید شوند؛ اغلب کاندیداهای فعلی ریاست جمهوری شان به تغییر رژیم در کوبا همچون وعده های ناتمام متعهدند. دموکرات ها هم تندروهای خود را در مجلس دارند؛ کاندیدای اصلی ریاست جمهوری شان، نفولیرالی وفادار و حامی «قدرت نرم» گفته است که آمریکای لاتین و کشورهای حوزه کارائیب را به آنچه طی سال های ریاست جمهوری شوهرش و پیش از انتخاب هوگو چاوز در ونزوئلا بود باز می گرداند. قانون فدرال

# < در باب نژادپرستی و انقلاب

## مصاحبه‌ای با فعال کوبایی نوربرتو مسا کاربونل

از سال ۱۹۵۹، انقلاب کوبا وقف برابری نژادی شده است. در کشوری که برده‌داری در سال ۱۸۸۶ لغا شد، انقلاب برای نخستین بار از رهگذر خط‌مشی‌های همگانی برابری خواهانه و تعهدی آشکار به از بین بردن تبعیض نژادی، برای بسیاری از کوبایی‌های سیاه دسترسی به زمین و آموزش را میسر کرد. حتی عالمان انتقادی استدلال می‌کنند که گرچه کوبا هنوز با دموکراسی نژادی فاصله دارد، بیش از هر جامعه دیگری در جهت ریشه‌کن کردن نابرابری نژادی گام برداشته است.

با این حال، از «دوره خاص» کوبا که از اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شد، به این سو منابع به شدت کاهش یافته است. اصلاحات بازارمحور به قیمت بالا رفتن نابرابری‌ها تمام شده است؛ نابرابری‌هایی که به رنگ پوست هم ارتباط داشتند: تنش‌های نژادی به طرز چشم‌گیری افزایش یافته است. برخی از هنرمندان و روشنفکران سیاه‌پوست سپهر عمومی برای مقابله با این جریان صحنه نمایش ضدنژادپرستانه پرشور و حرارتی را آفریده‌اند که تا حدودی با «مجمع محلی آفریقایی‌تباران آمریکای لاتین و کشورهای کارائیب» (که مخففش به اسپانیایی می‌شود ARAAC) و تحت حمایت مالی حکومت است، پیوند دارد.

یکی از رویدادهای ARAAC این بود که مصاحبه‌گر، لویزا استویر برای نخستین بار با نوربرتو مسا کاربونل -مرد شصت‌ساله سیاه‌پوستی که بر روی صندلی‌اش به جلو خم می‌شود و چشمانش آکنده از حرارتی سیاسی است - ملاقات کرد. آنچه در ادامه می‌آید گزیده‌هایی از مصاحبه‌های طولانی اوایل سال ۲۰۱۴ و اوایل سال ۲۰۱۵ است. لویزا استویر دانشجوی دانشگاه کوپنهاگ است و در کوبا مشغول به تحقیق است. نسخه طولانی‌تر این مصاحبه را در گلوبال اکسپرس در این آدرس خواهید یافت:

<http://isa-global-dialogue.net/?p=4222>



نوربرتو مسا کاربونل

### لویزا استویر: نوربرتو می‌توانی کمی درباره خودت بگویی؟

**نوربرتو مسا کاربونل:** به لحاظ سیاسی آدم پیچیده‌ای هستم. یکی از نخستین نهضت‌های بزرگ انقلاب، نهضت سوادآموزی کوبا (۱۹۶۱) بود؛ وقتی آموزش خواندن و نوشتن به دیگران را شروع کردم، به زحمت ده‌ساله می‌شد. در سال ۱۹۶۳، وقتی که طوفان فلورا جزیره را با خاک یکسان کرد سیزده ساله بودم در ایالت اورینته با گروهان مشغول برداشت قهوه بودیم. در مه ۱۹۶۶ که بسیج نظامی بزرگی صورت گرفت، حتی شانزده سال هم نداشتم: ما آنجا بودیم پشت توپ‌هایی که منتظر قایق‌های آمریکایی بودند. به عبارت دیگر با انقلاب بزرگ شدم. از سوی دیگر زیاد مطالعه می‌کنم. رهبر گروه کارگری خود بودم و گرداننده هسته یک حزب.

انقلاب در زندگی‌ام اهمیت چشم‌گیری داشت. اما چیزی در سال ۱۹۸۰ روی داد که موجب شد از حزب بیرون بیایم. طی «مهاجرت بندر ماریل» بسیاری از مردم فقیر و بسیار از سیاه‌پوستان به خاطر تنگ‌دستی کوبا را ترک کردند. قرار بود که با آنان به‌مثابه خیانت‌کار رفتار کنیم و به سمت‌شان تخم‌مرغ پرت کنیم. در جلسه‌ای حضور داشتم که یکی از رفقای جوان به خاطر اینکه از شرکت در این کار امتناع کرده بود مورد انتقاد قرار گرفت. از حزب اخراجش کردند! پس از ترک جلسه، با خود فکر کردم که اگر برادرم با قایق اینجا را ترک کند و مردم بخواهند با او مثل یک آدم منفور و بی‌مصرف رفتار کنند، اول باید با من بجنگند. و این گونه شد که من هم استعفا نامه خود را فرستادم. مسئله مسئله وجدان بود.

انقلاب دستاوردهای مثبت زیادی از جمله برای سیاه‌پوستان داشت. به همین دلیل است که از نهادهای حکومتی یاری می‌خواهم و برایشان نامه‌های سرگشاده می‌فرستم؛ برخلاف مخالفان سیاسی، همچنان به آن نهادها نگاه مثبتی دارم. و انقلابی مانده‌ام منتها مطابق با تعریف فیدل. اکثریت سیاهان با انقلاب هم‌نواپی دارند؛ اگر به همه دستاوردهایی که انقلاب برای سیاه‌پوستان داشت، نگاه کنیم چنین هم‌نواپی‌ای منطقی هم هست. اما از این گفته بر نمی‌آید که ما بایستی تا ابد «سپاس‌گزار» باشیم.

وقتی که دهه ۱۹۹۰ با کوله‌باری از نابرابری‌های روزافزون از جمله نابرابری‌ها نژادی آمد، ما *Cofradía de la Negritud* [انجمن اخوت سیاه‌پوستان] را ایجاد کردیم. تا با تبعیض نژادی مبارزه کنیم. در مورد انجمن اخوت چیزی که تهدیدآمیز است این است که نمی‌توان به ما برچسب مخالف سیاسی زد. به رغم اینکه منتقد هستیم اما در چارچوب گفتمان سوسیالیستی کار می‌کنیم؛ ما سوسیالیسمی را که با تبعیض نژادی باشد نمی‌خواهیم! سعی می‌کنیم از حزب کمونیست تقاضا کنیم که با معضل نژادپرستی در کوبا مقابله کند. مادامی که حزب آشکارا این معضل را پیگیری نکند نهادهای دیگر هم مردم خواهند بود.

**ل.س: معضلات عمده کنونی کوبا که با نژادپرستی در ارتباط است کدامند؟ آیا خود شما هم تجربه‌ای از این معضلات داشته‌اید؟**

**ن. م. ک:** سازمان‌های مربوط به سیاه‌پوستان اغلب به اتهام «نژادپرستی» سرکوب شده‌اند. سیاهان امکان چندانی برای شکل دادن به هویتی مثبت را ندارد. این قضیه را می‌توانید در ایده آدلانتور (حرکت رو به جلو) ببینید که بدین معناست که با ازدواج با شخصی سفیدپوست می‌توانیم از سیاه‌پوستی خود خلاص شویم! این آرمان سفیدپوست‌سازی عرصه را برای اینکه مردم بتوانند از وضعیت نژادی‌شان شناخت حاصل کنند، تنگ می‌کند. این آرمان راه را برای مقابله با جدی‌ترین معضل نژادی امروز یعنی راه ندادن سیاه‌پوستان به موقعیت‌های شغلی پردرآمد در اقتصاد کوبا، ناهموار می‌کند.

من هم تجربه مستقیمی از این نابرابری‌ها داشته‌ام. سال‌های سال در مارینا همینگوی کار کردم. از سال ۱۹۹۷ در آنجا مشغول به کار شدم و در آن زمان یکی از همسایگانم رئیس فروشگاه‌های آنجا بود. بنابراین از او خواستم که در آنجا برای من کاری دست‌وپا کند - به هر حال هم‌روستایی بودیم و قبلاً با هم کار کرده بودیم. پیش از این تجاری در بخش پذیرش هتل‌های بین‌المللی داشتم مضافاً اینکه می‌توانستم انگلیسی صحبت کنم. بنابر این او گفت: «نوربرتو می‌خوام بهت کمک کنم اما گوش کن، حرف از کار کردن تو پذیرش یا مغازه‌ها زن چون شدنی نیست. تو را می‌گذارم انبار تا اونجا کار کنی چون در مارینا

همینگوی سیاه‌پوستا نباید با مردم ارتباط مستقیم داشته باشند». این حرف از دهان کسی بیرون آمد که زمانی رهبر یک حزب بود! من به کار احتیاج داشتم و از این رو گفتم «آه، بله، انبار، خیلی هم خوبه [...]»

پس از مدتی شنیدم که دنبال تعدادی دربان می‌گردند و من مسئول حفاظت از جایی شدم. ما پنج نفر بودیم که دونفرمان پشتشان به جایی گرم بود و من و دو نفر دیگر که هر سه سیاه‌پوست بودیم قبلاً زبان انگلیسی را یاد گرفته بودیم. وقتی هتل نیاز به این‌همه دربان نداشت، اولین کسانی را که برای بازآموزی می‌فرستادند، کدام یک از ما بود؟ البته که ما سه سیاه‌پوست‌هایی که انگلیسی هم صحبت می‌کردیم! مرا فرستادند که در نگهبانی آموزش ببینم. لحظه ورود به جایی که بدان جا فرستاده شدم را به یاد می‌آورم. سیاه‌پوستان اندکی در بخش گردشگری حضور داشتند اما ۶۰٪ کارمندان مازادی که برای بازآموزی فرستاده شدند، سیاه‌پوست بودند.

اما اوضاع از این هم بدتر شد: آنان مرا به طور کاملاً غیرقانونی از کار اخراج کردند. شکایت خود را به اتحادیه بردم اما اتفاقی نیافتاد. تصمیم گرفتم که با استناد به تعرض به حق برابری که در قانون مجازات پیش بینی شده است، شکایتی تنظیم کنم. نخست به دفتر وکلایی رفتم و سپس از آنجا به دادستانی شهرستان فرستاده شدم و از آنجا به پاسگاه پلیس. به یاد دارم که به مأمور پلیس گفتم که می‌خواهم با استناد به حق برابری شکایت کنم. نگاهی حاکی از عدم درک به من انداخت و گفت: «تعرض به حق برابری؟؟»، در جواب گفتم: «بله *compañera* [دوست عزیز]، می‌خوام مدیر هتل رو به تبعیض نژادی متهم کنم!». مأمور پلیس مات و مبهوت بود. رئیس واحد پلیس شکایت مرا پذیرفت و تحقیق و تفحص را آغاز کردند! این هتل شلوغ بود و پرسرو صدا و از این رو مأمور تحقیق موضوع را جدی گرفت و مدیر این هتل به هتل دیگری منتقل شد. اما دست‌آخر نامه‌ای از مأمور تحقیق به دستم رسید که در آن گفته بود موضوع شکایت شما جرم کیفری نیست؛ تجدیدنظرخواهی هم ممکن نبود. و همین جا پرونده مختومه شد.

یا کوبا تور به دنبال استخدام راهنمای گردشگر بود. به شتاب رفتم؛ با تجربه کار در هتل و زبان انگلیسی کاملاً برای چنین کاری واجد شرایط بودم! به من گفتند مدیر تشریف ندارند، فردا بیایید. روز سوم منتظر مدیر بودم که دو مرد سفیدپوست جوان وارد شدند و درباره کاری که انتظارش را می‌کشیدم، صحبت می‌کردند. ناگهان مدیر ظاهر شد! وقتی خواستم همراه آن دو جوان وارد شوم به من گفتند دیگر جایی وجود ندارد.

این معضلات با همه مشاغل بهتر در کوبا همراه است. بیشتر زندگی‌ام را به عنوان متخصص ژنتیک در یکی از پیشرفته‌ترین شرکت‌های فرآورده‌های لبنی کار کردم که گاوه‌های هولشتاین پرورش می‌داد. در آغاز کار، وقتی در نشست‌های اعضای رده‌بالا بودم و متوجه شدم تقریباً همه حضار سفیدند، چندان به آن فکر نکردم. این روزها بیشتر توجه می‌کنم. بارها سیاه‌پوستانی را دیده‌ام که کاملاً از صلاحیت لازم برای آن شغل بهره‌مند بودند اما سفیدپوستانی جای آنان را گرفتند. این اتفاق هنگامی روی داد که در کار اخیرم در شرکت زیست‌دارویی مشهوری در کوبا مشغول بودم: آنها تلاش می‌کردند که از دست همه متخصصین سیاه‌پوست و از آن هم بیشتر از شر من به خاطر کنش‌گریم خلاص شوند. بسیاری از همکاران سیاه‌پوستم به خاطر آزار و اذیت آنجا را ترک کردند. دست‌آخر ترجیح دادم که بازنشستگی پیش از موعد بگیرم.





اظهارنظری دوپهلو و مبهم در باب جایگاه نژادپرستی در کوبای امروز. «Agua blanca, agua negra» آب سفید، آب سیاه که بر روی مخازن آب کایخون همل در هاوانای مرکزی نوشته شده است، ابتکاری در زمینه هنر اجتماع محور است برای به رسمیت شناختن فرهنگ آفرقایی-کوبایی. عکس از لوییزا استویر.

زمین‌های آنان را خریدند چراکه اسناد مالکیت‌شان به درستی ثبت نشده بود. چه بر سر این سیاه‌پوستان آمد؟ البته آنان برای اعتراض آماده بودند. بسیاری از آنان برای پس گرفتن مالکیت زمین‌شان به شورش ۱۹۱۲ در ایالت شرقی و با رهبری حزب فارغ از رنگ پوست به پا شد پیوستند. در سرکوبی که به دنبال این شورش اتفاق افتاد، بسیاری از آنان کشته شدند.

بنابراین برنامه اسکان مجددی که امروز وجود دارد، پاسخی است به بی‌عدالتی‌های تاریخی. دادن زمین به این مردم برای حکومت کنونی می‌تواند حرکت بزرگی باشد. هدف این برنامه بایستی کسانی باشد که خواهان آنند -برنامه‌ای برای احقاق عدالتی که در طول تاریخ، خانواده‌های سیاه از آن بی‌بهره بودند، اما اگر برخی از سیاه‌پوستان هم بخواهند به این برنامه بپیوندند، چراکه نه؟ اما برای سیاه‌پوستان این واقعا یکی از معدود راه‌های بهبود اوضاع و احوال اقتصادی‌شان است.

**ل.س: این روزها را چگونه می‌گذرانی، آیا منابع مالی‌ای برای سازمان دادن به فعالیت‌های انجمن اخوت پیدا کرده‌ای؟**

**ن.م.ک:** با حقوق بازنشستگی‌ای زندگی می‌کنم که به پزو پرداخت می‌شود و معادل چند دلار است. زندگی کردن با این پول چندان آسان نیست. به خاطر ۳۰ دلار در ماه، شب‌ها را در خانه شخصی ثروتمند نگرهبانی می‌دهم. با این رقم‌های اندک سازمان‌دهی دشوار است -مردم از جاهای دور به اینجا مسافرت می‌کنند و انتظار دارند که دست‌کم چیزی برای خوردن‌شان باشد. گاهی مجبوریم نشست‌ها را به وقت دیگری موکول کنیم به این دلیل ساده که استطاعت مالی نداریم و همه سخت کار می‌کنند تا دخل و خرجشان برابر شود. دست‌کم مردم می‌دانند که ما از روی صداقت کار انجام می‌دهیم نه از روی انگیزه‌های پنهان. و بی‌شک ادامه خواهیم داد. نمی‌توانم تصور کنم که نوه‌هایم با همان معضلاتی که من با آنها مواجه شدم و حتی بدتر از آنها روبه‌رو شوند و به همان جایگاهی بازگردند که ما پیش از انقلاب داشتیم. ■

نامه‌های تان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Luisa Steur <[luisasteur@yahoo.co.uk](mailto:luisasteur@yahoo.co.uk)>

Norberto Mesa Carbonell <[nmesacarbonell@gmail.com](mailto:nmesacarbonell@gmail.com)>

سال پیش سازمان ما نامه‌ای سرگشاده به اتحادیه مرکزی کارگران کوبا (CTC) نوشت و از آنان خواست که این نژادپرستی را تقبیح کنند اما آیا آنان کاری هم انجام دادند؟ هیچ. ما نیاز به حزب داریم تا رهبری را به دست بگیرد و تصدیق کند که این معضل وجود دارد. تا زمانی که چنین اتفاقی نیافتد هیچ سازمان فعال در حوزه جامعه مدنی درباره آن سخن نخواهد گفت. «بنا کردن سوسیالیسمی ثروتمند و پایدار» دستور روز است. «ثروتمند و پایدار» خیلی خوب است اما نژادپرستی چه؟! همه این اصلاحات جدید اقتصادی، سرمایه‌گذاری خارجی را جذب می‌کند، کارآفرینی‌های کوچک را افزایش می‌دهد اما ناگزیر در عین حال نابرابری نژادی را در این کشور وخیم‌تر می‌کند.

**ل.س: آیا معضل اقتصادی نژادپرستی در کوبا غالباً دغدغه کارگران سیاه‌پوست ماهرتر و آموزش‌دیده‌تر است؟**

**ن.م.ک:** معضل اصلی نژادپرستی در کوبا فقر است. بسیاری از جوانان سیاه‌پوست نمی‌توانند به دانشگاه بروند. بسیاری از آنان به جای درس خواندن، به شغل‌های کوچک روی می‌آورند تا خانواده را بچرخاند. چگونه ممکن است که تقریباً هزار جوان پاکستانی را اینجا بیاوریم تا درس بخوانند و هزینه تحصیل‌شان را هم بدهیم اما نتوانیم پنج هزار جوان کوبایی فقیر که برای درس خواندن به پول نیاز دارند، تأمین مالی کنیم؟ اگر انقلاب قرار بود «انقلاب فرودستان و برای فرودستان» باشد پس چرا اکنون تنها آن خانواده‌هایی که تمکن مالی دارند می‌توانند امکان درس خواندن را برای کودکان‌شان فراهم کنند؟

می‌دانید که در کوبا هزاران جریب زمین بلااستفاده وجود دارد چراکه مردم نمی‌خواهند بر روی زمین کار کنند. هم‌زمان افرادی بسیاری هستند که به شهرها مهاجرت کرده‌اند اما نمی‌توانند مکان مناسبی برای زندگی بیابند. پیشنهاد می‌کنم خانواده‌های سیاه‌پوستانی را بیابیم که می‌خواهند به نواحی روستایی نقل مکان کنند و اجتماعی بر مبنای کشاورزی برپا کنند. البته آنان به حمایت و کمک‌های مالی و غیرمالی، تراکتور و از این قبیل نیازمندند. چرا از برخی از سازمان‌های مردم‌نهاد تقاضای حمایت مالی نکنند؟ البته دولت کوبا بایستی مالکیت این زمین‌ها را به آنها اعطا کند. با توجه به اینکه این روزها در سراسر آن نواحی، زمین فروخته می‌شود، چرا که نه؟ اینجا در کوبا در سده نوزدهم برخی از مزارع خصوصاً کشتزارهای ایالت اورینته متعلق به سیاه‌پوستان آزاد بود. بسیاری از سیاه‌پوستان آزاد در جنگ استقلال [بر ضد اسپانیا] جنگیدند و مزارع خود را رها کردند تا به ارتش آزادی بپیوندند. اما شرکت‌های آمریکایی همه

# < اخبار زردودن از هاوانا >

لویزا استویر، دانشگاه کپنهاگ دانمارک



کامیون حمل زباله در هاوانای مرکزی.  
عکس از لویزا استویر.

و رو می‌کند، میان همکارانش بحثی داغ در گرفته است: ممکن است حقیقت داشته باشد که وقتی این قهرمانان بازگردند، در ازای همه آن سال‌هایی که در زندان بودند، پول بگیرند؟ یا حتی ماشین و خانه بگیرند؟ اظهارنظر خوان که گفت رنجی که آنان در زندان یانکی کشیدند با پول جبران نمی‌شود با سکوت نمی‌دانم گویانه هم کارانش مواجه شده است.

همسایه خوان، ماری، اخبار را بر روی شبکه غیرقانونی میامی در تلویزیون صفحه مسطح کارفرمایش تماشا می‌کند. برنامه تلویزیونی درباره دختر خلبانی آمریکایی است که هواپیمای پدرش به وسیله ارتش کوبا سرنگون شد، درست پس از اینکه یکی از آن پنج نفر، مقامات کوبایی را از چیزی باخبر کرد که آن دختر «مداخله بشردوستانه» می‌نامد و کوبا آن را «حملة تروریستی» تلقی می‌کند. کارفرمای ماری مالک اقامت‌گاه

۱۷ دسامبر ۲۰۱۴، روزی که او با اعلام می‌کند که ایالات متحده و کوبا مناسبات گذشته را دوباره احیا خواهند کرد، روزی به یاد ماندنی در هاوانا است. خوان، مشت‌زن سابق که رفتگر شده بود و به فیدل بسیار وفادار است، در تلویزیون نیمه شکسته‌ای که در سطل آشغال پیدا کرده و آن را به دفتر کوچک خدمات بهداشت محل سنترو هاوانا آورده، اخبار را می‌بیند. خوان همین که بخش‌هایی از سخنرانی رائل کاسترو را می‌شنود و باخبر می‌شود که هر پنج قهرمان کوبایی هم‌اکنون آزاد شده‌اند غرق در هیجان می‌شود: بالاخره خواسته‌های ما که سالیان سال در راهپیمایی‌ها و شعارهای دیواری در سراسر کوبا دنبال می‌کردیم، برآورده شده است. اما همان شب وقتی او را مشغول تقلای هرروزه‌اش می‌یابم که آشغال‌ها را برای یافتن قوطی‌هایی که بتوان فروخت‌شان زیر

<<

می‌کند، بازرسان از کارفرما مطالبه رشوه می‌کنند؛ وی آن هزینه‌ها را به حساب ماری می‌گذارد و حقوقش را به صفر می‌رساند و او را کاملاً وابسته به انعام‌های گردشگران می‌کند. ماری و کارفرمایش هر دو مدافع آن چیزی‌اند که گردشگران را جذب می‌کند، اما مذاکره به لحاظ ساختاری نابرابر است: ماری حتی با مزدها حداکثر نزدیک ۲۵ دلار در هفته در می‌آورد حال آنکه کارفرمایش تا شبی ۵۰ دلار هم درآمد دارد. ماری در آستانه فقر زندگی می‌کند و با این آینده مواجه است که پیر شود و پشتش نه به مستمری بازنشستگی گرم باشد و نه به پس‌انداز.

شوربختانه از این داستان‌های واقعی طنین تجارب اروپای شرقی پساسوسیالیسم به گوش می‌رسد. در اروپای شرقی «تعاونی‌های جدید» اموال بسیاری از کارگران را مصادره کردند، حال آنکه مدیران دولتی پیشین امتیازات سازمانی‌شان را به حقوق (شبه) مالکانه مبدل کردند و مشتاقانه از خصوصی‌سازی بیشتر حمایت کردند. در کوبا، کولاک‌های شهری -زمین‌دارانی که از گردشگری و معاملات ملکی منتفع می‌شوند- ممکن است از حذف نظارت‌های دولتی، صیانت از عناوین مالکانه و کاهش مالیات‌گیری دفاع کنند. این اقدامات به هزینه بیکار شدن کارگران عادی تمام می‌شود و آنها را از چتر حمایتی سوسیالیستی محروم می‌کنند.

البته کوبا اروپای شرقی نیست. سوسیالیسم کوبا از انقلابی برخاسته است که توده مردم مدت‌ها و صبورانه انتظارش را می‌کشیدند و خود را برای آن آماده می‌کردند و حامی آن بودند و از اشغال شوروی مایه نگرفته است. سوسیالیسم و انقلاب در کوبا بومی‌اند و این واقعیت را می‌توان در عزت نفس کارگران و نیز در آداب معاشرت پرشور و عامه‌پسند سوسیالیستی‌ای دید که شاخصه مرکز هاوانا است. در بافتار بین‌المللی و آکنده از دگرگونی، کوبا شاید بتواند به جای در پیش گرفتن مسیری پساسوسیالیستی، در مسیری نئوسوسیالیستی گام بردارد - گرچه برای اینکه چنین چیزی روی دهد، شاید لازم باشد بر خطراتی که مسیر پساسوسیالیستی دربردارد، صحنه بگذاریم و در سطح عمومی درباره آن بحث کنیم. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Luisa Steur <[luisasteur@yahoo.co.uk](mailto:luisasteur@yahoo.co.uk)>

۱. این کار میدانی را در هاوانا و در فاصله سپتامبر ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۵ و با همکاری پژوهشی مرکز پژوهش‌های فرهنگی خوان مارینلو انجام دادم. از شرکت‌کنندگان «سمینار بین‌المللی مردم‌شناسی اجتماعی-فرهنگی» -که هماهنگی‌اش با من بود- و مهمانانی از کارگروه دگردیسی‌های جهانی و مردم‌شناسی مارکسی وابسته به اتحادیه بین‌المللی علوم مردم‌شناختی و قوم‌شناختی به خاطر بینش‌بخشی‌هایشان که در این مقاله به کار رفت، سپاس‌گزارم. کارگرانی که در این مقاله تصویر شدند اسم مستعار دارند و تا حدودی تخیلی‌اند.

گردشگری‌ای است که ماری تمیزش می‌کند؛ او به ماری اصرار می‌کند که برگردد سر کار. کارفرما غرغرکنان می‌گوید: «تمام فکر و ذکر این دختر شده کار کردن تو مکزیکو. نمی‌دونه کار کردن برا سرمایه‌داری یعنی چی». همین که کارفرمایش رفت ماری گستاخانه در مخالفت با او می‌گوید «آخه بدون من کاری ازت برمیاد، جادوگر. تنها دلیل اومدن گردشگرا به اینجا، زحمتای منه». وی با خوش‌بینی سخنش را این گونه ادامه می‌دهد که آن‌طور که از اخبار برمی‌آید دیگر نیازی به رفتن به مکزیکو نیست: بی‌شک اقتصاد کوبا دوباره رونق خواهد گرفت، گردشگرها به اینجا می‌آیند و زندگی پرفروغ‌تر خواهد شد.

اما آیا زندگی برای افرادی چون خوان و ماری پرفروغ‌تر خواهد شد؟ همچون بسیاری از کوبایی‌ها، آنها هم گمان می‌کنند که تغییر مثبت خواهد بود. گشایش در اقتصاد بدین معناست که دلارها شروع به سرازیر شدن کنند؛ استانداردهای زندگی به سطح زندگی پیش از سال ۱۹۸۹ که کارت جیره‌بندی، غذای کافی را تضمین می‌کرد و شهروندان کوبایی از خدمات سلامت و فرصت‌های آموزشی سخاوتمندانه بهره‌مند می‌شدند، بازخواهد گشت. افراد کمی این احتمال را می‌دهند که ۷ دسامبر ۲۰۱۴ نشان‌گر آغاز مسیر پسا سوسیالیستی کوبا که با خصوصی‌سازی، بازاری‌شدن، دگرگونی دولت و نابرابری مشخص می‌شود، باشد.

خوان را در نظر بگیرید: رفتگری که مستخدم دولت است و نزدیک ۸۰۰ پزو (حدوداً ۳۲ دلار) حقوق می‌گیرد - بیش از رئسایش در همان شرکت. اما بسیاری از رئسای خوان درگیر به چنگ آوردن املاک و مستغلات‌اند تا به گردشگران اجازه دهند (میانگین شبانه ۳۰ دلار)؛ آنها شبکه‌های بین‌المللی‌ای در دست دارند و امتیازات سازمانی‌شان را با منافع مالی که در بازارها دارند گره می‌زنند. تنها امید خوان برای به دست آوردن پول اضافی همان گاری اشغال قراضه‌اش و همسایگانی است که به او پول می‌دهند که کثیف‌کاری‌های مراسم‌شان را تمیز کند. کارت جیره‌بندی غذایش تنها اقلام اساسی‌اش را تضمین می‌کند و نه سبزیجات و گوشت و شیری که زخم مزمنی را که بر بدن دارد، التیام بخشد. پس از ده سال زندگی در هاوانا، او آدرس ثبت شده‌ای ندارد؛ بایستی بدون تجویز دکتر قرض امپرازولش را از بازار سیاه تهیه کند. اضطرابش را شایعات تبدیل شدن خدمات شهری دولتی به «تعاونی‌ها»، تشدید می‌کنند. این فرآیند ممکن است حقوق‌ها را افزایش دهد اما ریزش کارگران که شاید خوان هم جزئشان باشد، در پی دارد.

دست‌کم ماری آدرسی ثبت‌شده و پول نقد کافی دارد تا کاری کند که خدمات گوناگون سوسیالیستی به سوی خانواده‌اش سرازیر شود. اما او به عنوان کارگری خود اشتغال (*cuentapropista*) -مقوله‌ای روبه‌رشد در کوبا- تنها ۴۰ دلار در ماه درآمد دارد و نه امنیت دارد و نه مزایا و نه مستمری بازنشستگی. چون کارفرمایش از رسمی کردن او خودداری



# < جنبش گل آفتاب‌گردان و جامعه‌شناسی آماده نبرد

مینگ-شو هو، دانشگاه ملی تایوان، تایوان



جنبش گل آفتاب‌گردان تایوان که نقش عمومی جامعه‌شناسی را به چالش کشید.

«تشویق مبادله اقتصادی بین‌تنگه‌ای» بیان می‌شود - مبادله‌ای که معمولاً تصور می‌شود به نفع شرکت‌های بزرگ و به ضرر دموکراسی و حقوق‌بگیران است.

اجتماع جامعه‌شناختی تایوان، چه استادان و چه دانشجویان، عمیقاً در این اعتراض بی‌سابقه درگیر بودند. در پاسخ به فراخوان رهبران گل آفتاب‌گردان برای بایکوتی در سطح ملی، دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه‌های چین‌هوا، تایپه و سان‌یات‌سن فعالیت‌های آموزشی را تعلیق کردند و مقامات اجرایی رده‌بالا و وزارت آموزش را به مبارزه طلبیدند. بسیاری از جامعه‌شناسان حرفه‌ای هم اطراف پارلمان محاصره‌شده و هم در محوطه دانشگاه، جلسات غیررسمی برگزار کردند. در کوششی تجربی برای دموکراسی شورایی میان مشارکت‌کنندگان در اعتراض، تعدادی از دانشجویان و معلمان در مباحثاتی مشترک علیه تجارت آزاد، بیکاری جوانان و دیگر موضوعات شرکت کردند. بسیاری دیگر از دانشجویان جامعه‌شناسی، در پارلمان محاصره‌شده اردو زدند، از چن وی-تینگ (رهبر کاریزماتیک گل آفتاب‌گردان از دانشگاه چین‌هوا) تا داوطلبان و مشارکت‌کنندگان گمنام. بعد از یک رأی‌گیری آنلاین گمنام توسط رؤسای انجمن جامعه‌شناسی تایوان، انجمن در ۲۵ مارس، بیانیه‌ای در حمایت از گل آفتاب‌گردان منتشر کرد. در نوامبر، در اقدامی برای به رسمیت شناختن فعالیت دانشجویی، انجمن جامعه‌شناسی تایوان از وی یانگ، یک فعال اصلی دانشجویی دعوت کرد تا در گردهمایی سالانه

<<

دانشجویان دانشگاه‌های تایوان، عصر روز ۱۸ مارس ۲۰۱۴، در اعتراض به توافقنامه گسترده آزادسازی تجارت با چین، به مجلس قانون‌گذاری یورش بردند که به شیوه‌ای غیر قابل انتظار به اشغال ۲۴ روزه پارلمان و متعاقب آن، بحرانی سیاسی منجر شد. جنبش به اصطلاح گل آفتاب‌گردان تا حدودی الهام‌بخش انقلاب چتر هنگ‌کنگ بود که شش ماه پس از آن رخ داد، و اغلب به آن پیوند داده می‌شود. به احتمال قوی، بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین بخش ستیزه جمعی در تایوان بود که فعالیت (activism)، از زمانی که کومینتانگ محافظه‌کار قدرت ملی را در سال ۲۰۰۸ باز به دست آورده بود، افزایش می‌یافت. در پایان، جنبش گل آفتاب‌گردان با مسالمت به پایان رسید و توافق مناقشه‌برانگیز تجارت آزاد در پروسه قانون‌گذاری متوقف شد.

تایوان فاقد هرگونه سنت نافرمانی مدنی است و فرهنگ سیاسی عموماً محافظه‌کارش زمینه باروری برای اعتراضات افراطی نیست. با این حال جنبش گل آفتاب‌گردان دست‌کم به سه دلیل هم‌پوشان، از حمایت عمومی چشمگیری بهره برد: نخست، به دنبال دفاع از فرآیند دموکراتیک بود و خواستار شفافیت و نظارت بیشتر روی مذاکرات بین‌المللی بود؛ دوم، علیه تجارت آزاد اعتراض می‌کرد؛ سوم، بسیجی ملی علیه چین را به راه انداخت. حتی عناصری از حمایت اجتماعی پولنیایی در این اعتراض ضد رژیم غیرمعمول وجود داشت، چرا که جاه‌طلبی ارضی جمهوری خلق چین نسبت به تایوان، اکنون با عبارت

انجمن سخنران اصلی باشد.

قطعاً، اقلیتی از صداهای مخالف در میان جامعه‌شناسان تایوانی از این درگیری و مشارکت حرفه‌ای ابرو در هم کشیدند. وقتی خبرنگار انجمن جامعه‌شناسی تایوان یادداشتی منتشر کرد و براساس «بی‌طرفی ارزشی» علیه مشارکت سیاسی استدلال کرد، با بحثی مدافع مشارکت دربارهٔ ربط معاصر این مفهوم وبری، به آن یادداشت پاسخ داده شد. نکتهٔ مهم اینکه این بحث دربارهٔ مأموریت و نقش عمومی جامعه‌شناسی، نشانگر سلامتی و سرزندگی این رشته بود.

درگیری رده‌بالای اجتماع جامعه‌شناختی تایوان طبیعتاً واکنش شدید محافظه‌کاران را به همراه داشت. یک نمایندهٔ مجلس [از حزب] کومینتانگ بعدتر به صورت عمومی جامعه‌شناسان را به‌خاطر «کاری نکردن غیر از تحریک دانشجویان برای رفتن به خیابان» به باد انتقاد گرفت و از وزیر آموزش خواست تا مراقب گروه‌های جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های دولتی باشد. چنین افترايي پاسخی فوری را برانگیخت و بسیاری از دانشجویان و استادان یادداشت‌هایی در روزنامه‌ها نوشتند تا از روح انتقادی جامعه‌شناسی دفاع کنند که موقعیتی ارزشمند برای اثبات عمومی اهمیت این رشته بود. موجی از تماس‌های تلفنی اعتراضی به گروه‌های جامعه‌شناسی ناراحت‌کننده‌تر بود، چرا که بسیار از کسانی که تماس می‌گرفتند از معرفی خودشان سر باز می‌زدند و از زبانی تند استفاده می‌کردند که تا آزار کارکنان آموزش پیش رفت. گروه جامعه‌شناسی دانشگاه سان یات‌سن تماسی از فردی دریافت کرد که خود را یکی از والدین معرفی، و تصمیم دانشکده برای تعلیق آموزش‌های عادی را محکوم کرد چرا که مدعی بود به آیندهٔ دخترش که می‌گفت سه ماه دیگر فارغ‌التحصیل می‌شود، آسیب می‌زند (اما در واقع، گروه به تازگی تأسیس شده است و هیچ دانشجویی نداشت که در زمان اعتراض سال چهارم باشد).

به شکل متوازن، تأثیر بی‌واسطهٔ جنبش گل آفتاب‌گردان روی جامعه‌شناسی تایوان به طور تقریباً قاطع مفید است. با جلسات غیررسمی‌مان، دموکراسی شورایی، و یادداشت در روزنامه‌ها، پدیداری عمومی رشتهٔ ما افزایش یافت. تعداد فزاینده‌ای از دانشجویان مشارکت‌کننده اکنون به جامعه‌شناسی علاقمندند چرا که ابزارهای مفهومی‌اش برای بررسی اینکه قدرت در جامعهٔ معاصر چگونه حفظ می‌شود، اعمال می‌شود و به چالش کشیده می‌شود، بسیار مناسب‌اند. داوطلبان ثبت‌نام در مقطع تحصیلات تکمیلی جامعه‌شناسی در دانشگاه ملی تایوان در سال ۲۰۱۵ دو برابر شد، و بسیاری از داوطلبان تجربهٔ شخصی‌شان در طول جنبش گل آفتاب‌گردان را به عنوان انگیزهٔ اصلی برای مطالعات بیشتر عنوان کردند.

در حالیکه تأثیر بلندمدت جنبش گل آفتاب‌گردان را نمی‌دانیم، تجربهٔ گذشته می‌تواند به عنوان راهنمایی تقریبی به کار رود. جنبش سوسن وحشی سال ۱۹۹۰، اعتراض موفق دموکراسی‌خواه دانشجویان، جریان‌های از خون تازه را به رگ‌های رشتهٔ ما وارد کرد. بسیاری از فعالان دانشجویی سابق اکنون جامعه‌شناسانی حرفه‌ای در میانهٔ دههٔ پنجم و اوایل دههٔ ششم زندگی‌شان هستند. آموزش و پژوهش‌شان خصوصیت درگیرانه و آمادهٔ نبرد جامعه‌شناسی تایوان را افزایش داد. به طور مشابه، با گذشت زمان، نسل گل آفتاب‌گردان قطعاً مسیر رشتهٔ ما را تغییر خواهد داد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Ming-sho Ho <[mingshoho@gmail.com](mailto:mingshoho@gmail.com)>



# < کدامیک اولویت دارد؟ جنبش کارگری یا محیط‌زیست؟

هوا-ژن لیو، دانشگاه ملی تایوان، تایوان و خزانه‌دار کمیته پژوهشی جنبش کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



راهپیمایی ضد هسته‌ای تایوان پس از فاجعه فوکوشیما، ۳۰ آوریل ۲۰۱۱. عکس از هوا-ژن لیو.

کشاورزان تایوانی رویدادهای منفرد نبودند و بنابراین مسائل بغرنج بعدی را پدید آوردند. مشابهت‌ها در میراث استثماری، حکمرانی اقتدارگرا، و صنعتی‌شدن شتابنده شرایط کاری سخت و محیط‌زیست تخریب‌شده مشابهی را در هر دو کشور ایجاد کرد. با این حال جنبش‌ها مسیرهای بسیار متفاوتی را طی کردند. هرچند جنبش کارگری کره و جنبش محیط‌زیستی تایوان در زمان مشابهی شروع به شکل گرفتن کردند، یک دهه زمان لازم بود تا تخریب محیط‌زیست کره و مصیبت کارگری تایوان همان سطح از اشتیاق عمومی را دامن زند.

خواستار پرداخت غرامت مالی و تغییر مکان یک تأسیسات فراوری مواد غذایی شدند؛ کارخانه‌ای که سموم مایع را مستقیماً در یک سیستم آبیاری محلی تخلیه می‌کرد و موجب آسیب‌دیدن محصول زمین‌های کشاورزان در دو سال پی‌پایی شده بود. این حادثه، همراه با ۶۴ دادخواست مشابه، اعتصاب و اقدامات مقابله‌جویانه که در همین سال اتفاق افتاد، نخستین اوج بسیج ضدآلودگی تایوان را رقم زد که هدفش محدود کردن توسعه صنعتی نامحدود بود که توسط دولت توسعه‌گرا ترویج می‌شد.

نه اعتراض چنان و نه درخواست‌های

۱۳ نوامبر ۱۹۷۰، چان تائه‌ایل، کارگر نساجی کره‌ای تظاهراتی در اعتراض به شرایط کاری وخیم به راه انداخت و «نه ساعت کار روزانه با چهار روز مرخصی در ماه» را خواستار شد. زمانی که مقابله به پایان رسید، چان در حالیکه فریاد می‌زد «ما ماشین نیستیم! قانون کار را اعمال کنید»، خود را به آتش کشید. خودسوزی چان و کشمکش که الهام بخشید، یک جنبش اتحادیه‌ای دموکراتیک شکوفا را بشارت داد و تضادهای عمیق سرمایه-کارگر تحت تأثیر برنامه توسعه ابداعی دولت نظامی را آشکار کرد.

چهار ماه زودتر، در تایوان، ۹۵ کشاورز تایوانی



تشییع جنازه دو کارگری که در تظاهرات ملی کارگری خودکشی کردند. ۱۳ نوامبر ۲۰۰۳. عکس از هوا-ژن لیو.



با توجه به شباهت‌های ساختاری بین تایوان و کره، چرا توالی جنبش‌های کارگری و محیط‌زیستی‌شان به صورت معکوس ظاهر شد؟

راز، در فهم کردن و در محدودیت دو نوع از قدرت جنبش (خصوصیتی خاص که به هر جنبش این توانایی را می‌دهد که بر جهان تأثیر بگذارد) در بافت دولت‌های توسعه‌گرا و اقتصادهای شرکتی نهفته است. قدرت نفوذ کارگران سازمان‌یافته بر نقش اجتناب‌ناپذیر کارگران در این نظام بازتولید و خدمت‌رسانی استوار است. کارگران با دریغ‌داشتن قدرت کارگری، از کسب سود سرمایه‌داران جلوگیری می‌کنند. در مقابل، جنبش محیط‌زیست هیچ قدرت نفوذ سازمانی‌ای ندارد اما بر توانایی گفتمانی برای قانع کردن عموم درخصوص ایدئولوژی جدید تکیه می‌کند، براساس ادعایش که به سوی خیر جمعی و جهان‌شمول حرکت می‌کند.

هرچند در دهه ۱۹۸۰ دولت‌های کره و تایوان هر دو اقتدارگرا بودند، با این وجود راهبردهای متفاوتی را برای برخورد با جنبش‌های اجتماعی به کار بردند: دولت کره سرکوب شدید را به کار برد و دولت تایوان الحاق حيله‌گرانه را. این راهبردهای متفاوت در مهار جنبش محیط‌زیست کره و جنبش کارگری تایوان موفق بودند اما جنبش کارگری کره راهی برای حل و فصل کردن سرکوب یافت درست همان‌طور که کشاورزان تایوانی توانستند به پذیرش به عنوان همکار پاسخ گویند.

وقتی کارگران کره شدیداً سرکوب می‌شدند و به نارضایتی‌شان بی‌توجهی می‌شد، اعضای اتحادیه کارگری راه‌های فراری یافتند تا زیرساخت‌های سازمانی را تقویت

کنند و در میان کارگران اتحاد ایجاد کنند؛ سرکوب نمی‌توانست آن‌ها را از دستیابی به توان قدرت نفوذشان بازدارد. زمانی که دولت ظاهراً قدر قدرت تایوان در حل مشکلات مرتبط با آلودگی هوای عنان گسیخته ناکام ماند، قربانیان آلودگی و حامیان محیط‌زیست آموختند که به مسئولان رده‌بالا تر دادخواست بنویسند، کنش‌های ستیزه‌جویانه در پیش گیرند و درباره دغدغه‌شان با هر کس که گوش می‌دهد از جمله رسانه‌ها، سخن بگویند. نتیجه، اشاعه گسترده ایده‌های محیط‌زیستی و انباشت تدریجی قدرت ایدئولوژیک بود. از قضا، گرچه زمینه سیاسی می‌توانست به ویژه در آغاز از پیامدهای موفق جنبش جلوگیری کند، این زمینه به انواع مشخصی از راهبردها علاقمند بود. به این ترتیب جنبش کارگری کره توان قدرت نفوذش را تثبیت کرد در حالیکه جنبش محیط‌زیستی تایوان ظرفیت‌های ایدئولوژیکش را توسعه داد و بنابراین ادغام زود هنگام با دیگر جنبش‌ها را رقم زد.

همین که این دو جنبش زود هنگام خودشان را به عنوان نیروهای غالب مخالف تثبیت کردند، الگوهای ملی‌ای را برای ایجاد قدرت جنبشی آغاز کردند. جنبش کارگری کره میراثی از ستیزه‌جویی انعطاف‌ناپذیر و خودسازمانی برج‌ا گذاشت، در حالیکه محیط‌زیست‌گرایان تایوان به تکیه بر راهبردهایی ادامه دادند که عمل‌گرایی، مذاکرات سیاسی و سازش را شامل می‌شد. در کره جنبشی محیط‌زیستی در پی جنبش کارگری آمد و در تایوان جنبش کارگری به دنبال جنبش محیط‌زیستی؛ این جنبش‌های جایگزین از این «نمونه‌های زود هنگام» برای راهبردهای فرهنگی و سازمانی‌شان بهره گرفتند و به آن واکنش نشان دادند.

این مقایسه دو خط سیر جنبشی بسیار متمایز را نشان می‌دهد که پیرامون قدرت جنبشی ساخت یافته است. در هر دو کشور، جنبش‌های کارگری قدرت نفوذشان را با سازمان‌دهی صنایع راهبردی همچون خودرو، پتروشیمی، خدمات پستی و کشتی‌سازی بهبود بخشیدند و افزایش دادند؛ هر دوی جنبش‌های محیط‌زیستی قدرت ایدئولوژیک را با مهارت در هنر کمپین‌های روابط عمومی و تصرف سرخط‌های خبری به حداکثر رساندند.

با این حال به حداکثر رساندن قدرت هزینه‌بردار است. نیروی کارگری سازمان یافته با ادعاهایی درباره اینکه «اریستوکراسی کارگری» را نمایندگی می‌کند، آلوده شده است که به قیمت کاهش حمایت عمومی‌اش تمام شده است. حمایتش بیشتر نیز کاهش یافت وقتی که پایتخت کارخانه‌ها را منتقل کرد، ضمانت‌های اشتغال مادام‌العمر را حذف کرد و کارگران مشروط و مهاجر «سامان‌دهی‌ناپذیر» را مستقر کرد.

در این بین در هر دو کشور، در حالیکه حفاظت زیست‌محیطی بخشی از گفتمان عمومی می‌شد، رقیبی جدید و قدرتمند ظاهر شد. سازمان‌های دولتی حفاظت از محیط‌زیست، شرکت‌های مشاور زیست‌محیطی و اندیشکده‌های خصوصی همه به میان آمدند تا انحصار جنبش‌ها در گفتمان‌های محیط‌زیستی را به چالش بکشند. افزون بر این، جنبش محیط‌زیستی تایوان و کره همچنان در نبرد علیه قدرت شرکت‌های بزرگ شکست می‌خورند، تا حدودی به این خاطر که چشم‌انداز زیست‌محیطی آن‌ها در گنجاندن دغدغه‌ها درخصوص نجات اقتصادی فقیران و بی‌بهره‌گان ناکام بوده است.



در طول بحران، هم جنبش‌های کارگری و هم جنبش‌های محیط‌زیستی تلاش کردند تا منبع قدرت ثانویه‌ای به دست آورند، تا محدودیت‌های مزایای اصلی‌شان را جبران کند. بنابراین، جنبش‌های کارگری به دنبال بیان دغدغه‌های‌شان بر حسب منافع عمومی گسترده بودند، در حالیکه جنبش‌های محیط‌زیستی تلاش داشتند قدرت نفوذ بزرگ‌تری بسازند تا با تفوق شرکت‌های بزرگ مقابله کنند.

همچنین در لحظات بحرانی است که احتمال اتحاد واقعی کارگری-محیط‌زیستی افزایش می‌یابد، چرا که هر دو طرف شروع به همدلی با یکدیگر می‌کنند و مهارت‌های انباشته شده و مخمسه‌های دیگری را درک می‌کنند. جنبش کارگری در هر دو مورد ثابت

مقایسه باید دانشگاهیان و همچنین فعالان را برانگیزد تا گذشته و حال جنبش‌های کارگری و محیط‌زیستی را دوباره ارزیابی کنند، دو نیرویی که به شیوه‌ای چشم‌گیر حیات اجتماعی - و تصویر ما از آینده - را در دوران مدرن شکل داده‌اند. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Hwa-Jen Liu <[hjliu@ntu.edu.tw](mailto:hjliu@ntu.edu.tw)>

۱. بحثی گسترده‌تر را می‌توانید در کتاب زیر پی بگیرید:

Labor and Environmental Movements in Taiwan and South Korea, 2015, University of Minnesota Press.

کرده که در سامان‌دهی جماعت‌ها و مردم عادی نیرومند اما در تولید گفتمان ضعیف است، در حالیکه جنبش محیط‌زیستی تمایل داشته تا در تولید گفتمان نیرومندتر باشد و در سامان‌دهی به جماعت و مردم عادی ضعیف. هر جنبش مجموعه‌ای از توانایی‌ها و استعدادهای طبیعی را دارد که همتایش ندارد و به آن‌ها نیازمند است.

این مقایسه بین جنبشی، بر مکرر بودن مشترک جنبش‌های کارگری و محیط‌زیستی تأکید می‌کند. مورد تایوان و کره، با استفاده از «قدرت جنبش» به مثابه یک مفهوم راهنما برای تغییر جهت گفتمان‌ها درخصوص شکل‌گیری، توالی‌ها و خط‌سیرهای جنبش، پایه‌های اتحاد کارگری-محیط‌زیستی را آشکار می‌کند. این



# < پدر و مادری فشارده در تایوان

بی-جیا لان، دانشگاه ملی تایوان، تایوان و عضو کمیته پژوهشی خانواده (RC06) و جنبش‌های کارگری (RC44) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



مجموعه در حال رشد توصیه به والدین تایوان، خانواده هسته‌ای طبقه متوسط را به عنوان هنجار ایده‌آل در نظر می‌گیرد. این تصویر، روی جلد کتاب راهنمای خانواده خوشبخت ۱۲۳ است که توسط حکومت جدید شهر تایپه منتشر شده است.

نرخ زاد و ولد تایوان اکنون یکی از پایین‌ترین‌ها در دنیاست. پدرمادران تایوانی که فرزندان بیش از همیشه ارزشمند و آسیب‌پذیرشان را بزرگ می‌کنند، پیوسته، نظرات کارشناسان که اغلب از غرب ترجمه شده‌اند به پدرمادرها توصیه می‌کنند که به نیازها و احساسات فرزندان‌شان رسیدگی کنند. چرا پدرمادرها امروزه علی‌رغم دسترسی گسترده به منابع فرهنگی و خدمات بازار، حتی با فشار تشدید یافته، اضطراب و عدم قطعیت بیشتری روبرو هستند؟ پژوهش من این مسئله بغرنج را براساس مشاهدات مدرسه، تحلیل گفتمان، و مصاحبه‌های عمقی با پدرمادرهای بیش از ۵۰ خانواده از طیف‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی می‌کاود.

پیوند بین پدرمادری و نابرابری طبقاتی برای مدتی طولانی موضوعی اساسی در جامعه‌شناسی بود، اما این ادبیات عموماً از آن چیزی رنج می‌برد که آندریاس ویمر و نینا گلیک شیلر «ملی‌گرایی روش‌شناختی» می‌نامند. محققان گرایش دارند تمایز طبقاتی را در یک جامعه واحد به عنوان یک واحد بسته تحلیلی، تحلیل کنند و از این چشم‌پوشند که جوامع چگونه توسط روابط مبادله با یکدیگر و تأثیر بر یکدیگر شکل می‌گیرند

تایوان یک فضای پژوهش راهبردی برای جامعه‌شناسی جهان ارائه می‌دهد؛ رهیافتی که فضای جغرافیایی را به عنوان مرکز شکل‌دهی دانش معرفی می‌کند و نظریه‌ها و مفاهیم جامعه‌شناسی اروپامحور را استانی و محلی می‌کند. من از پدرمادری به عنوان لنزی تجربی استفاده کردم برای نگرستن به شیوه‌هایی که در آن جهانی‌شدن ساحت‌های خرد زندگی خانوادگی و نابرابری طبقاتی را شکل می‌دهد. گفتمان‌های عمومی دربارهٔ پرورش کودک به شکلی اساسی در تایوان پس‌اجنگ دگرگون شده‌اند، همان‌گونه که جایگاه فرزندان از نگرستن به آن‌ها در درجهٔ اول به عنوان اندام‌هایی زحمتکش و کاری که برای خدمت به ملی‌گرایی نظامی در دسترس‌اند، به نگرستن به آن‌ها به عنوان اندام‌هایی سالم که در معرض حکمرانی زیست‌سیاست هستند، تغییر کرده است. به شکلی مشابه، نقش پدرمادرها دگرگون شده است؛ به جای آنکه در درجهٔ اول تحمیل‌کنندهٔ نظم به فرزند باشند، به شکل فزاینده‌ای با آن‌ها به عنوان دریافت‌کنندگان توصیه‌های پدرمادری رفتار می‌شد.

بسیاری از تحلیل‌گران باور دارند که صنعتی‌شدن، شهری‌شدن و کاهش باروری مفاهیم نوین کودکی و پدرمادری را به وجود آورده‌اند؛ نگاهی که تهران و پس‌زمینهٔ نوسازی را دارد و با تجربهٔ مدرنیتهٔ غربی



همچون الگویی جهان‌شمول برخورد می‌کند و نابرابری‌های قدرت و خصوصیت‌های فرهنگی سراسر جهان را نادیده می‌گیرد.

دیگر نگرش‌های مشترک، همگرایی جهانی پدرمادری و کودکی را به عنوان نمونه‌ای از مک‌دونالدی‌شدن تحت نیروی گسترده سرمایه‌داری جهانی و یا به عنوان نتیجه گردش جهانی دانش علمی درخصوص توسعه و آموزش اولیه فرزندان می‌بینند. هر دوی این دیدگاه‌ها در خطر تقلیل جهانی‌شدن به یک متغیر بیرونی و نادیده گرفتن تلاش‌های جوامع محلی برای درک کردن، بومی کردن و پیوند دادن عناصر جهانی هستند.

چانگ کیونگ-سوپ، محقق اهل کره جنوبی از واژه «مدرنیته فشرده» برای توصیف شرایط تمدنی‌ای استفاده کرده است که در آن تغییرات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به سرعت رخ می‌دهند و زمان و مکان، هر دو را، متراکم می‌کنند. اجزاء متنوع تمدن‌های چندگانه -سنتی، مدرن و پسامدرن و عناصر بومی، خارجی و جهانی- در این جوامع با هم هم‌زیستی دارند، با هم رقابت می‌کنند و بر یک دیگر تأثیر می‌گذارند. من مفهوم «پدرمادری فشرده» (compressed parenthood) را برای توصیف اقدامات متغیر، پیچیده و گاهی متناقض پدرمادری در زمینه مدرنیته فشرده پیشنهاد می‌دهم؛ الگویی که می‌تواند در تایوان و همچنین بسیاری از مناطق دیگر در جهان جنوب به کار رود.

این مفهوم سه بعد دارد. نخست، توسعه اقتصادی و سیاسی فشرده و مختصر تایوان، از جمله صنعتی‌شدن و دموکراتیک‌شدن شتابنده، به تحرک بین‌نسلی و یک جامعه مدنی سرزنده منجر شده است. پدرمادری طبقه متوسط سوگوار «کودکی گمشده» خودشان در تایوانی فقیر و اقتدارگرا هستند؛ آن‌ها مصمم‌اند تا سنت‌های پرورش کودک را زیر پا بگذارند و به فرزندان خود شادی و استقلال بیشتری ببخشند. سبک‌های در حال تغییر پرورش فرزند زیر تأثیر نشان‌دار فرهنگ آمریکا یک نشانه هویتی شده است که از طریق آن بسیاری از پدرمادری تحرک رو به بالا و مشغولیت جهان‌وطنی خانواده‌هایشان را نشان می‌دهند.

با این وجود، پدرمادری تایوانی طبقه متوسط، جهت‌گیری‌های مشخصی را به سوی آینده‌ای جهانی بسط می‌دهند که برای فرزندان‌شان تصور می‌کنند. بسیاری به دنبال «پرورش رقابت جهانی» هستند و در اقدامی راهبردی فرزندان‌شان را به مهدکودک‌های انگلیسی زبان، مدارس نخبه، و اردوهای تابستانی آمریکایی می‌فرستند با این امید که سرمایه فرهنگی جهانی‌شان را بپرورند.

از سوی دیگر، تعداد فزاینده‌ای از پدرمادری راهبردی متضاد را پی می‌گیرند، و به دنبال «هماهنگ کردن رشد طبیعی» هستند؛ «رشد طبیعی» فرزندان را بر آنچه آنان به عنوان مداخله‌ای مضر از سوی نهادها و پدرمادری می‌بینند، ترجیح می‌دهند. بسیاری از این پدرمادری برنامه‌های آموزشی جایگزین را انتخاب می‌کنند و تربیت غربی را به کار می‌گیرند و کتاب‌های درسی و امتحانات را کنار می‌گذارند.

اکنون به دومین بعد پدرمادری فشرده می‌رسیم. در حالیکه این نسخه‌های فرهنگی پدرمادری تأثیرات جهانی جدید را بازتاب می‌دهد، اغلب با واقعیات تایوان در تضاد است. به طور مثال، پیاپی به پدرمادری توصیه می‌شود که زمان قابل توجهی را برای ارتباط و تعامل با فرزندان

سپری کنند، اما اغلب محیط‌های کاری در تایوان از لحاظ فرهنگی و سازمانی خانواده‌دوست نیستند. پدرمادری‌هایی که هر دو شاغلند، برای نگهداری از فرزندان شدیداً به برنامه‌های پس از ساعات رسمی مدرسه و یا شبکه‌های خویشاوندی وابسته‌اند. برخلاف روایت‌شان از «گسیختگی نسلی»، پدرمادری برای تربیت مشترک فرزندان‌شان باید به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها تکیه کنند که با خود آن‌ها و یا در نزدیکی‌شان زندگی می‌کنند.

افزون بر این، پدرمادری معمولاً با گسیختگی شدیدی بین ارزش‌های پدرمادری و محیط نهادی گسترده‌تر روبرو می‌شوند. برخلاف مفاهیم پذیرای کودکی‌شان، آن‌ها نگران توانایی‌های فرزندان‌شان برای جان به در بردن در رقابت‌های شدید برای راه یافتن به دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های پیشرو هستند. آنان همچنین اغلب نگرانند که آیا فرزندان رک‌گو و خودرأی‌شان در آینده به خوبی [با شرایط] سازگار می‌شوند چرا که بسیاری از شرکت‌ها در تایوان همچنان با فرهنگ‌های جمعی و اقتدار سلسله‌مراتبی‌شان شناخته می‌شوند.

در پایان، پدرمادری فشرده نسخه‌های متفاوت ویژه طبقات دارد: پدرمادری در طول طیف طبقاتی جهانی‌شدن و مدرنیته‌های فشرده را به شکلی نامتوازن تجربه می‌کنند. جهانی‌شدن، فرصت‌ها و منابع بیشتری در اختیار خانواده‌هایی قرار می‌دهد که سرمایه اقتصادی و فرهنگی کافی دارند؛ آن‌هایی که نمی‌توانند هزینه جابجایی را پرداخت کنند در معرض محرومیت و به حاشیه رانده شدن هستند.

خروج سرمایه و ورود نیروی کار در چند دهه گذشته در تایوان، به طور ویژه امنیت شغلی مردان طبقه کارگر را متأثر کرده است. بسیاری از آنان که مورد پسند زنان محلی قرار نمی‌گیرند به دنبال عروسان خارجی از جنوب شرق آسیا و چین هستند و نوع جدیدی از خانواده جهانی را شکل می‌دهند. افزون بر این، نسخه‌های جدید پدرمادری، به ویژه ممنوعیت‌های جدید تنبیه بدنی در خانه و توقعات افزایش یافته مشارکت پدرمادری در مدرسه، حاوی فرض‌هایی ضمنی درباره انعطاف زمانی پدرمادری و ظرفیت آنها برای ارتباط با فرزندان است. پدرمادری طبقه کارگر، مادران مهاجر، و دیگر پدرمادری محروم به شکلی فزاینده در معرض انتقاد اجتماعی و برچسب «خانواده‌های با ریسک بالا» هستند.

مقایسه زمانی و مکانی به توضیح این نکته کمک می‌کند که چرا پدرمادری در تایوان معاصر، پروژه‌ای بالارزش، وقت‌گیر و در عین حال سخت شده است. ادبیات غربی که از چشم‌انداز جامعه‌شناسی جهانی تحلیل شده است، تمایل دارد دگرگونی گفتمان‌های پدرمادری را به فرآیندی درون‌زاد تقلیل دهند و در سنجش ساخت‌های تاریخی منحصر به فرهنگ خانواده بازمی‌ماند. ما نیاز داریم که تحقیق کنیم چگونه زمینه‌های اساسی جهانی‌شدن، راهبردهای پدرمادری انباشت سرمایه را شکل می‌دهند و چگونه کودکی‌های نابرابر را در طول تقسیمات طبقاتی و ملی شکل می‌دهد. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Pei-Chia Lan <[pclan@ntu.edu.tw](mailto:pclan@ntu.edu.tw)>

# <تدارک فروپاشی: تایوان در قرن بیست و یکم

ئونگ-هونگ لین، آکادمیا سینیکا، تایوان و عضو کمیته پژوهشی قشربندی اجتماعی (RC28) و جامعه‌شناسی فاجعه (RC39) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

• نرخ بالای تحرک رو به بالا که از خوداشتغالی کسب‌وکارهای کوچک، اشتغال کامل و یک طبقه متوسط در حال گسترش ناشی شده است.

در سوی نه‌چندان روشن اما، روایت متعارف می‌پذیرد که تایوان جامعه‌ای است پدرسالارانه که تبعیض جنسی که از فرهنگ سنتی کنفوسیوسی متأثر شده است، در خانواده‌ها، آموزش و بازار کار همچنان ادامه دارد. این روایت معمولاً با گذار دموکراتیک صلح‌آمیز بر پایه یک طبقه متوسط میانه‌رو پایان می‌پذیرد. جدول زیر را ببینید.

و اجتماعی گسترده‌ای را تجربه کرده است. هرچند، بیشتر ادبیات جامعه‌شناختی درباره تایوان هنوز صرفاً بر داستان توسعه موفق‌اش تمرکز می‌کند. خرد متعارف معمولاً شامل این موارد می‌شود:

• یک «دولت توسعه‌گرای» عقلانی و قوی که زیر سلطه فن‌سالاران اقتدارگرای کومینگتنگ (KMT) است که با سیاست انتخاب صنایع پیشرو (picking winners) به ارتقای صنعتی دست یافت؛

• یک اقتصاد (جهانی) فعال صادرات‌محور براساس اصلاحات ارضی موفق، همراه با ساختاری صنعتی زیر سلطه بنگاه‌های کوچک و متوسط؛

## رهیافت در حال تغییر توسعه تایوان

| رهیافت «معجزه»               | رهیافت «فروپاشی»                                                                                                         |                                                                                                                                             |
|------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| دولت                         | اقتدارگرا، خودمختار و توسعه‌گرا                                                                                          | غارتگر و فاسد، تا ایجاد دموکراسی پاسخگو نخواهد بود                                                                                          |
| اقتصاد                       | بنگاه‌های کوچک و متوسط بومی بخش خصوصی بر اقتصاد صادرات‌محور مسلط است.                                                    | بنگاه‌های کوچک و متوسط محو می‌شوند؛ گریز سرمایه انحصاری به چین که کارگران مهاجر را استثمار می‌کند                                           |
| قشربندی اجتماعی و تحرک       | خوداشتغالی بنگاه‌های کوچک و متوسط، برآمدن و رشد طبقات متوسط، تحرک اجتماعی نیرومند و نرخ پایین بیکاری                     | صنعت‌زدایی و افزایش نابرابری طبقاتی؛ بازتولید طبقاتی به جای تحرک طبقاتی؛ نرخ بالای بیکاری جوانان                                            |
| جنسیت؛ خانواده و جمعیت‌شناسی | خانواده پدرسالار کنفوسیوسی، تبعیض جنسیتی در آموزش و بازار کار، ازدواج زودهنگام، نرخ طلاق پایین، اما کنترل موفق زاد و ولد | کاهش نابرابری جنسیتی؛ درهم‌شکستن خانواده: نرخ طلاق همان‌قدر بالاست که در ایالات متحده، نرخ باروری بسیار پایین؛ جامعه‌ای به سرعت در حال پیری |
| پویایی و شکاف‌های سیاسی      | حزب-دولت اقتدارگرای کومینگتنگ در مقابل جامعه مدنی بومی؛ شکافی اساسی بین هویت قومی و ملی                                  | افزایش ارزش‌های دموکراتیک، آگاهی طبقاتی و درک بی‌عدالت نسلی میان جوانان؛ جنبش گل آفتاب‌گردان علیه تأثیر چین                                 |

نشان می‌دهند که ازدواج ممکن است زنان را کمتر خوشحال کند. در واقع، زنان تایوانی کارمند تمایل دارند از ازدواج و بارداری خودداری کنند تا کارها، استقلال و درآمدشان را حفظ کنند، که این به کاهش نرخ ازدواج، نرخ طلاق که به اندازه نرخ طلاق ایالات متحده بالاست، و یکی از پایین‌ترین نرخ‌های باروری جهان منجر شده است.

این تغییرات اقتصادی و اجتماعی چشم‌انداز سیاسی تایوان را تغییر داده است. ادبیات علوم سیاسی معمولاً روی تضادهای بین دولت-حزب اقتدارگرای کومینگتنگ و جامعه مدنی بومی متمرکز است، اما از زمان گذار دموکراتیک در دهه ۱۹۹۰، نابرابری اقتصادی فزاینده و بی‌عدالتی نسلی، به شکاف‌های سیاسی جدیدی دامن زده است. برخی مطالعات انتخاباتی نشان می‌دهند که بیشترین حمایت از حزب پیشروی دموکراتیک از سوی کارگران یقه آبی و دهقانان (عمدتاً مردان) و تایوانی‌های جوان‌تر با ارزش‌های لیبرال بیشتر، صورت می‌گیرد.

از سال ۲۰۰۸، دولت کومینگتنگ تلاش کرده است تا اقتصاد را با همکاری با حزب-دولت چین و تشویق همکاری بین کسب‌وکارهای بزرگ چینی و تایوانی، تحریک کند. گمان می‌رود آنچه ژیه‌مین وو «ائتلاف سرمایه‌داری اقتدارگرای کسب‌وکارهای دولتی تنگه» نامید، به دنبال اتحاد اقتصادی و سیاسی چین و تایوان از راه دستورکار تجارت آزاد باشد. دولت این دستور کار را از راه ایدئولوژی «نشست اقتصادی» (trickle-down) ترویج کرده است که از نوستالژی ضمنی برای اقتدارگرایی کومینگتنگ نشئت گرفته است؛ دستورکاری که تنش را میان تقسیمات طولانی‌مدت ملیتی، طبقاتی و نسلی در تایوان بیشتر کرده است.

دگرگونی تایوان، خط بطلانی است بر تصویر این کشور به عنوان یک الگوی توسعه. بنگاه‌های کوچک و متوسط تایوان که زمانی طولانی به آن‌ها به مثابه موتور رشد کشور نگاه می‌شد، در حال محو شدند. تاجران بزرگ و تکنوکرات‌های کومینگتنگ، که نیروی‌شان به دولت نیرومند تایوان وابسته است، اکنون هوادار بازبودن اقتصادی و تجارت آزاد با چین هستند. جوانان تایوانی با بیکاری، تحرک رو به پایین، عدم امنیت شغلی و دستمزدهای راکد و همچنین مالیات و نرخ بیمه اجتماعی بالاتر روبرو هستند. در کتابی که به شیوه‌ای غیرمنتظره پرفروش، و منبعی برای ایده‌های جنبش گل آفتاب‌گردان شد، من استدلال کردم که این تغییرات اجتماعی تضاد نسلی شدیدی ایجاد می‌کنند که مسیر تقسیم طبقاتی در حال گسترش را دنبال می‌کند.<sup>۱</sup> در تضاد با معجزه اقتصادی قدیمی‌مان، برخی دانشمندان جوان، اکنون خواستار تغییر پارادایم در جامعه‌شناسی تایوان هستند و بر فروپاشی اجتماعی‌ای تأکید می‌کنند که ممکن است در آینده‌مان رخ دهد. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Thung-hong Lin <[zoo42@gate.sinica.edu.tw](mailto:zoo42@gate.sinica.edu.tw)>

1. Thung-hong Lin et al. (2011) A Generation of Collapse: Crises of Capitalism, Youth Poverty and the Lowest Fertility Rate in Taiwan. Taipei: Taiwan Labor Front.

هرچند از سال ۲۰۰۷، این حکایت «معجزه تایوانی» توسط بحران مالی آسیا و رکود بزرگ زیر سؤال رفته است. وقتی نخبگان کومینگتنگ سابقاً اقتدارگرا دوباره در سال ۲۰۰۸ به قدرت بازگشتند، فن‌سالاران آشوب سیاسی را به گردن دموکراسی و سیاست‌های مدافع استقلال دولت حزب پیشروی دموکراتیک انداختند. دولت کومینگتنگ دستورکار سیاست‌گذاری توسعه‌گرای نئولیبرال‌تر را دنبال کرد و بر گسترش تجارت با چین تأکید کرد. از مارس سال ۲۰۱۴، زمانی که نگرانی عمومی به‌خاطر افزایش «تأثیرات چین» به بزرگترین جنبش دانشجویی تایوان از سال ۱۹۹۰ انجامید، بحث‌های محبوبی «پارادایم معجزه» را به چالش کشید؛ بحث‌هایی از جمله انتقادهایی از روابط دولت تایوان با چین و انتقاد از گرایش کومینگتنگ به هم‌پیمانی با کسب‌وکارهای بزرگ در حالیکه بنگاه‌های کوچک و متوسط محلی و اشتغال جوانان را نادیده می‌گیرد.

مطالعات اخیر «دولت توسعه‌گرا»ی تایوان را نقد کرده و استدلال کرده است که ائتلاف سیاسی فاسد و محافظه‌کار در خدمت اقتدارگرایی کومینگتنگ بوده است و بنگاه‌های کوچک و متوسط فعال و مشارکت سیاسی تایوانی‌ها را کنار گذاشته است. این مطالعات توجه را به انتقاداتی مشابه نسبت به توسعه اقتصادی پرشتاب چین و «مقاومت اقتدارگرای» دولت-حزب کمونیست جلب می‌کنند. در بافت کاهش رونق اقتصادی، دولت‌های محلی و مرکزی چین بیشتر غارتگر به نظر می‌آیند تا توسعه‌گرا. با بازنگری تجربه تایوان، توضیح بهتر اتحاد بین رشد اقتصادی و دولت قوی اقتدارگرا نشان می‌دهد که اولی دومی را خنثی می‌کند و نه برعکس، در حالیکه دولت رفاه تایوان و نظام شهروندی تنها بعد از دموکراتیک‌شدن دغدغه‌ای سیاسی شد.

در نتیجه سرمایه‌گذاری فراوان گروه‌های کسب‌وکار بزرگ تایوان در چین از اوایل دهه ۱۹۹۰، ساختار صنعتی تایوان به شیوه اساسی تغییر کرد. سهم بنگاه‌های کوچک و متوسط از ارزش صادرات از ۷۶ درصد به ۱۸ درصد کاهش یافت. امروز، ۸۲٪ صادرات تایوان از شرکت‌های بزرگ است؛ سلطه بنگاه‌های کوچک و متوسط با سرمایه انحصاری و چندملیتی جایگزین شده است. به طور مثال، درآمد کل بزرگترین بنگاه تایوان، گروه هون‌های (فاکس‌کون) ۲۱٪ تولید ناخالص ملی تایوان در سال ۲۰۱۳ بود؛ و همانطور که تضادهای کارگری فاکس‌کون نشان می‌دهد، تمرکز سرمایه تایوانی از استثمار کارگران مهاجر در سرزمین اصلی چین و از تملک اراضی، تحت حزب-دولت اقتدارگرای چین بهره برده است.

ساختار صنعتی در حال تغییر تایوان، قشریندی اجتماعی را نیز تغییر داده است. در دهه ۱۹۹۰، طبقه متوسط شهری متشکل از کارفرمایان بنگاه‌های کوچک و متوسط و کارگران ماهر بود که به نرخ بالای تحرک منجر شده بود. هرچند، وقتی اقتصاد کند شد، نابرابری ثروت و درآمد افزایش یافت و تحرک طبقاتی کاهش یافت. همچون دیگر کشورهای پسا صنعتی، امنیت شغلی تضعیف شد و هم شغل‌های متزلزل و هم تعداد فقرای کارگر افزایش یافت.

تنها خبر خوب ممکن است کاهش نابرابری جنسیتی باشد. تفاوت‌های جنسیتی در آموزش و حقوق کاهش یافته است، و کمتر از همسایگان شرق آسیای تایوان است. هرچند، تبعیض‌های بازار کار و خانواده‌محور ممکن است چندان بهبود نیافته باشند. جالب اینکه برخی پژوهش‌ها



# < عام‌بودن و خاص‌بودن در جامعه‌شناسی تایوان

نونگ-هونگ لین، آکادمیا سینیکا، تایوان و عضو کمیته پژوهشی قشر بنیادی اجتماعی (RC28) و جامعه‌شناسی فاجعه (RC39) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

یک وبلاگ بسیار محبوب به نام «جامعه‌شناسی گوشه خیابان» (مقاله هونگ-زن وانگ در این شماره را ببینید) که به عنوان مکانی فوری برای [انتشار] یافته‌های تجربی و بحث درباره موضوعات روز به کار می‌رود.

اعضای انجمن جامعه‌شناسی تایوان با اعضای دیگر انجمن‌های علمی، شامل انجمن محققان فمینیست تایوانی، انجمن مطالعات فرهنگی، انجمن رفاه اجتماعی تایوان، انجمن علم، تکنولوژی و جامعه (STS) و غیره همپوشانی دارند. این روابط «در حال چرخش» و «کریولی» با رشته‌های مجاور و موضوعات مرتبط، هم به جامعه‌شناسی و هم به اجتماع بزرگتر علوم اجتماعی انرژی می‌بخشد.

در ادامه، من سه مجلد گردآوری شده را توصیف می‌کنم که در ده سال گذشته منتشر شده است، با این هدف که علایق اساسی جامعه‌شناسی تایوان را به تصویر بکشم. هر یک از این مجلدها شیوه‌ای خاص را نمایندگی می‌کند: نوع (۱) مرسوم یا «جریان اصلی»، (۲) «فراملی» و جهانی، و (۳) «عمومی». این مجموعه بسیار محدود است اما از همه آن‌ها به خوبی استقبال شد و می‌تواند به عنوان نماینده چنین انتشاراتی در نظر گرفته شوند.

تغییر اجتماعی در تایوان، ۱۹۸۵-۲۰۰۵؛ ارتباطات جمعی و رفتار سیاسی (گردآوری توسط ام. چانگ، و. لو و اچ. شیو، ۲۰۱۳) نماینده چیزی هستند که ممکن است جریان اصلی جامعه‌شناسی تایوان بنامیم که شامل مقالاتی است که مشارکت سیاسی و ارتباطات جمعی در حال تغییر در تایوان در دوران دموکراتیک شدن را می‌سنجند. این مطالعات براساس داده‌های ملی است که از سال ۱۹۸۹ توسط پروژه پیمایش تغییر اجتماعی تایوان گردآوری شده است. این پیمایش‌ها «عکس‌هایی فوری» هستند که می‌توانند برای ساخت گرایش‌های در طول زمان در خصوص شهروندی، هویت ملی، مذهب، جنسیت، خانواده، اشتغال، جهانی شدن و دیگر مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی جریان اصلی به کار روند. از سال ۲۰۰۲، پروژه همچنین الگوهایی از برنامه پیمایش اجتماعی بین‌المللی (ISSP) و پیمایش اجتماعی شرق آسیا (EASS) را افزوده است. مجموعه داده‌ها در دسترس محققان سراسر دنیاست و برای مطالعات تطبیقی مفید است.

گذشتن یا نگذشتن: تایوان فراملی، فراملیت تایوان (گردآوری توسط اچ. وانگ و پیو گوو، ۲۰۰۹) مصداق بارز شخصیت «فراملی» جامعه‌شناسی تایوان است. در این کتاب جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و تاریخ‌دانان

یک گزارش کامل از وضعیت کنونی جامعه‌شناسی در تایوان غیرممکن است؛ به جای آن، من چند مثال می‌آورم که نشان می‌دهد جامعه‌شناسان چگونه در تایوان «جامعه‌شناسی می‌کنند». از تازه‌ترین نشست سالانه انجمن جامعه‌شناسی تایوان در نوامبر ۲۰۱۴ آغاز می‌کنم. در بیست سال گذشته، نشست‌های سالانه انجمن رویداد اجتماعی مهمی برای اعضایش که اکنون به ۵۰۰ نفر رسیده، بوده است. امسال، نشست در دانشگاه چینخوا برگزار شد که شامل ۶۴ جلسه و ۱۸۰ مقاله درباره موضوعاتی از مطالعات اقتصاد سیاسی گرفته تا سوژگی‌های پست‌مدرن، و همچنین فروم‌هایی درباره منطقه شرق آسیا و دگرگونی‌ها در چین بود. مهمانان ویژه‌ای که نماینده انجمن جامعه‌شناسی ژاپن و انجمن جامعه‌شناسی کره بودند و همچنین محققان چینی از دانشگاه‌های هنگ‌کونگ برای حضور در نشست دعوت شده بودند.

یکی از رویدادهای بسیار قابل توجه برنامه امسال سخنرانی افتتاحیه بود. با دوری از سنت، از یک دانشجوی جوان مقطع تحصیلات تکمیلی، یانگ وی خواسته شد درباره فعالیت‌هایش صحبت کند و نظرش را درخصوص کمپینی بگوید که ساختمان پارلمان را اشغال کرد و به «جنبش گل آفتاب‌گردان» معروف شد (مقاله مینگ-شو هو را در همین شماره بخوانید). این سخنرانی غیرمرسوم چشم‌انداز عمومی جامعه‌شناسان تایوانی را بازتاب می‌دهد که بسیاری از آن‌ها رهیافت‌های سنتی را با بحث‌هایی جدی درباره نابرابری، دموکراسی، عدالت و شهروندی به چالش کشیده‌اند.

اما همچون بسیاری از دیگر جاها، اعضای انجمن جامعه‌شناسی تایوان مواضع سیاسی و اجتماعی متنوعی دارند و در تخیلات و اقدامات جامعه‌شناختی‌شان با هم تفاوت دارند. در راهروهای نشست سالانه، اعضا آزادانه عقاید مخالف‌شان را درباره چیزی ابراز می‌کردند که به نظر می‌رسد تأیید رسمی جنبش اشغال باشد. برخی از اعضا درخصوص سیاسی شدن انجمن با فعالیت‌های اجتماعی دغدغه داشتند و نگران بودند که ممکن است جایگاه حرفه‌ای سازمان را تحت تأثیر قرار دهد و به هویت انجمن جامعه‌شناسی تایوان به عنوان یک انجمن علمی آسیب رساند. تایوان سهم خود را از بحث‌ها درباره این سرشت داشته، میراثی که از بنیان‌گذاری اولیه رشته ما به ارث رسیده است.

اما انجمن جامعه‌شناسی تایوان همچنین برای دیگر فعالیت‌ها نیز مهم است. به‌طور مثال، یک مجله دوسالانه علمی-پژوهشی برجسته یعنی مجله جامعه‌شناسی تایوان را منتشر می‌کند، و همچنین سه خبرنامه و

## «امروز، جامعه‌شناسی به‌شکلی ارگانیک درون جامعه جاسازی شده است.»

کرده بودند. به بیست سال پیش اگر بخواهم فکر کنم، با این نظر موافقم. هرچند، نسل‌های متوالی جامعه‌شناسان با چالش‌های بسیاری روبرو شده‌اند، از جمله فشار برای همکاری از سوی دولتی اقتدارگرا، سوءظن‌هایی از سوی محافظه‌کاران فرهنگی، بحث‌ها درباره بومی‌سازی علوم اجتماعی در برابر تأثیرات غرب، و کشمکش‌های رهیافتی بین چین‌محوری و تایوان‌محوری. امروز، جامعه‌شناسی به‌شکلی ارگانیک درون جامعه جاسازی شده است. پیشرفت دانش عموم و دانش برای عموم را پذیرفته است. برخی از مفاهیم بزرگ همچون طبقه، بازتولید طبقاتی، دولت، سلطه، قدرت، جنبش اجتماعی، جنسیت، جامعه مدنی، شهروندی، و جهانی‌شدن به آموزش دبیرستان و زبان رسانه‌های جمعی راه یافته‌اند.

برخلاف این موفقیت‌های ظاهری، چالش‌های جدیدی از دور نمایان می‌شوند. یکی از چالش‌ها جمعیتی سالخورده و کاهش جمعیت دانشجویان واجد شرایط دانشگاه است. چالش دیگر قدرت فراگیر بنیادگرایی بازار و رقابت جهانی است. جامعه‌شناسان و نهادهای جامعه‌شناسی تحت فشار مدیریتی برای استاندارد کردن ارزیابی پژوهشی هستند که توجیه منطقی برای خارج کردن منابع از رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی را فراهم می‌کنند که اینگونه برداشت می‌شود که سودمندی اندکی دارند. افزون بر این، همه این چالش‌ها در زمان نابرابری عمیق رخ می‌دهند. اما این چالش‌ها جامعه‌شناسی تایوان را از جامعه‌شناسی‌های دیگر مکان‌ها متمایز نمی‌کند. پس جامعه‌شناسان جهان پهلوی به پهلوی به سوی آینده قدم برمی‌دارند. ■

نامه‌های‌تان را به این نشانی بفرستید:

Mau-kuei Chang <etpower@gmail.com>

می‌گویند که زمینه معاصر تحرک بالا و جهانی‌شدن سریع، از ما می‌طلبد که فراتر از «دولت-ملت» بنگریم. این مجلد نماینده دانش در حال پیدایش، از منظر تایوان، درباره جریان مردم، فرهنگ و سرمایه است که از مرزهای جغرافیایی و اجتماعی می‌گذرند. مقالات این مجلد، با هم، مفروضات سرزمینی موجود درباره جامعه را به چالش می‌کشند. موضوعاتی که در این مجلد هستند شامل این موارد است: مطالعات کارگران خانگی زن از جنوب شرق آسیا، توسعه جهانی انجمن‌های بودایی تایوان، مسائل هویت و جنسیت در ازدواج‌های مهاجران، و تاجران زن و مرد تایوانی که بین چین و تایوان گیر کرده‌اند.

بخش عمومی جامعه‌شناسی تایوان توسط تازه‌ترین انتشارات، جامعه‌شناسی گوشه خیابان (گردآوری‌شده توسط اچ. ونگ، ۲۰۱۵) نمایندگی می‌شوند. کتاب شامل ۳۴ مقاله از ۳۷ نویسنده است که از آن‌ها خواسته شده بود جستارها یا نظرهایی کوتاه به زبانی ساده بنویسند و یافته‌ها و استدلال‌ات جامعه‌شناختی را برای خوانندگان عمومی توضیح دهند. جستارها در پنج زمینه سامان یافته‌اند: زندگی سیاسی، زندگی‌های سخت و دشوار، مسائل جنسیتی، زندگی‌های در حاشیه‌ها، و راه جایگزین. همه مقاله‌ها نخست به عنوان پست‌هایی در وبلاگ جامعه‌شناسی گوشه خیابان ظاهر شدند (مقاله هونگ-زن ونگ در این شماره را ببینید). صفحه فیسبوک در فوریه ۲۰۱۴ ایجاد شد و در یک ماه بیش از ۳۰۰۰ مخاطب در هر روز جذب کرد. در سال ۲۰۱۴، هر مقاله به طور متوسط ۶۷۰۰ بازدید داشت که بسیار بیش از دیگر فروم‌ها در همان دوره بود. علی‌رغم این واقعیت که همه پست‌ها در دامنه عمومی بودند، فروش مجلدهای چاپی همه رکوردهای انتشارات علوم اجتماعی در تایوان را شکست.

در گذشته، منتقدان گفته بودند که جامعه‌شناسی تایوان فاقد شخصیتی از آن خود است و آن را به وابستگی زیاد به جامعه‌شناسی غرب متهم

# < جامعه‌شناسی گوشه خیابان

هونگ-زن وانگ، دانشگاه سون یات-سن، کاوهسیونگ، تایوان و عضو کمیته پژوهشی مهاجرت (RC31) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



تصویرسازی از آرپو

اشاعه دانش حرفه‌ای در محیط دانشگاهی کنونی تایوان کار ساده‌ای نیست: اداره‌های آموزش دانشگاه‌ها چنین کار «غیرمولد»ی را تشویق نمی‌کنند. هر عالم اجتماعی که بخواهد در امور عمومی درگیر شود با خطر برجسب‌خوردن به عنوان «غیردانشگاهی» روبرو است. برخی محققان وبلاگ‌های خاص خودشان را می‌نویسند، اما معمولاً پایدار نیستند چرا که وقت زیادی می‌برند.

در سال ۲۰۰۹، چند جامعه‌شناس تایوانی برای آزمایش یک وبلاگ جمعی به نام *guavanthropology* راه‌انداختند که هر هفته تفسیری کوتاه برای اشاعه پژوهش انسان‌شناختی ارائه می‌کرد. وبلاگ در چند سال آغازینش توجه زیادی را جلب نکرد، اما الگویی برای اجتماع جامعه‌شناسی بود.

**جامعه‌شناسی گوشه خیابان** با حمایت جامعه‌شناسان تایوانی در فوریه ۲۰۱۳ آغاز به کار کرد. در دو سال بیش از ۱۳۰ مقاله منتشر کرد که توسط بیش از ۱۰۰ جامعه‌شناس نوشته شده بود. ۲.۲ میلیون بیننده داشته است و بسیاری از پست‌هایش توسط رسانه‌های جمعی متفاوت دوباره منتشر شده‌اند.

پیش از آنکه جامعه‌شناسی گوشه خیابان ایجاد شود، تایوان به چندین وبلاگ علمی محبوب همچون *PanSci* و *Mapstalk* می‌بالید که در چند سال میلیون‌ها بازدید به دست آورده بودند. آشکار است که افرادی که امروزه به دنبال اطلاعات به روز هستند یاد گرفته‌اند که در اینترنت جستجو کنند. بر این اساس، اگر عالمان اجتماعی می‌خواهند افکار عمومی و سیاست‌های اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهند، باید در بحث‌های روی اینترنت درگیر شوند. افزون بر این، بسیار از افراد صبر لازم برای خواندن مقاله‌های طولانی را از دست داده‌اند. به گفته یک ناشر، یک مقاله کوتاه که بشود در سه تا پنج دقیقه آن را خواند، اندازه بهینه برای خوانندگان اینترنتی است. بنابراین، از آغاز، به نویسندگان مهمان جامعه‌شناسی گوشه خیابان توصیه شده بود تا کمتر از ۵۰۰۰ واژه چینی، حدود ۱۵۰۰ واژه انگلیسی بنویسند که برای ستون افکار عمومی یک روزنامه طولانی اما برای یک پست وبلاگی برای درگیری در مباحث عمومی کافی است.

یک عامل اساسی در موفقیت جامعه‌شناسی گوشه خیابان حمایت گسترده‌ای است که از اجتماع جامعه‌شناختی تایوان دریافت کرد. جامعه‌شناسی ژاپن بیش از ۳۰۰۰ عضو دارد و انجمن جامعه‌شناسی کره بیش از ۱۰۰۰ عضو؛ در مقابل، تایوان کمتر از ۳۰۰ جامعه‌شناس فعال دارد. کمیته‌های فرعی متفاوت انجمن جامعه‌شناسی کره درباره موضوعات متفاوت کتاب درسی، به طور



در گذشته جامعه‌شناسی اغلب با مددکاری اجتماعی اشتباه گرفته می‌شد. افزون بر این، سایر رسانه‌های خبر در تایوان درباره مقاله‌های منتشرشده روی وبلاگ گزارش می‌دهند که به چشم‌اندازهای دانشگاهی پدیداری بیشتری می‌بخشد. مقاله‌های روی سایت همچنین توسط سایت‌ها در چین و هنگ‌کنگ بازنشر داده می‌شود. احتمالاً شگفت‌آور نیست که سایت‌های چینی عمدتاً مقاله‌هایی را بازنشر می‌کنند که کمتر موضوعات سیاسی حساس دارند، همچون جامعه‌شناسی هنر، جامعه‌شناسی گردشگری یا توسعه اجتماع. در مقابل، وبلاگ‌های هنگ‌کنگی به مسائل سیاسی‌تر علاقمندند که درگیر پرسش‌هایی درباره دولت و کودکی، یا مسائل مربوط به هنگ‌کنگ، تایوان و چین هستند.

بیشتر مقاله‌های دانشگاهی توسط کمتر از ده نفر خوانده می‌شوند، و به حدود یک سوم مقاله‌های علوم اجتماعی هرگز ارجاع داده نمی‌شود. اگر پژوهش زمان‌بر ما هیچ خواننده‌ای، حتی همکاران دانشگاهی‌مان را جذب نکند، بسیار ناامیدکننده خواهد بود. در مقابل، جامعه‌شناسی گوشه خیابان چند مؤلفی نشان می‌دهد که کار جمعی می‌تواند تأثیرات اجتماعی نیرومندی داشته باشد و همچنین نشان می‌دهد که جامعه‌شناسان می‌توانند به صورت جمعی بدون قربانی کردن پژوهش دانشگاهی‌شان در امور اجتماعی مشارکت کنند. ■

نامه‌های تان را به این نشانی بفرستید:

Hong-Zen Wang <[hongren63@gmail.com](mailto:hongren63@gmail.com)>

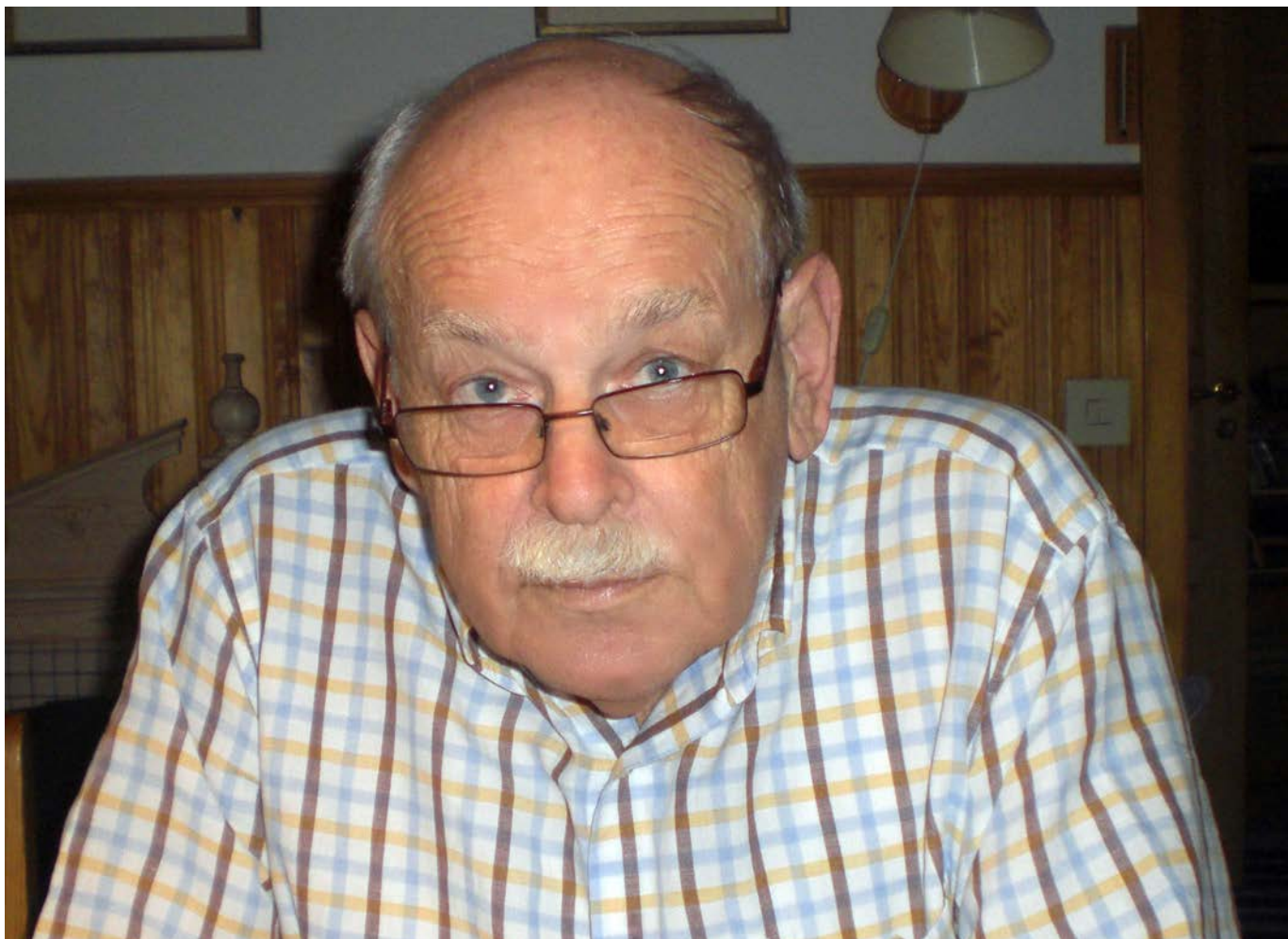
مثال مهاجرت یا نظریه اجتماعی، می‌نویسند تا دانش جامعه‌شناسی را اشاعه دهند. در ژاپن، به شکل مشابه، مجموعه‌ای از کتاب‌های راهنمای جامعه‌شناسی در ارتباط با موضوعات مهم جامعه‌شناختی هست. آشکار است که این تلاش‌ها فراتر از توان اجتماع جامعه‌شناختی کوچک تایوان است. بنابراین، تفسیرهای کوتاه جامعه‌شناختی در سپهرهای متفاوت، که به صورت جمعی نوشته می‌شوند، کانالی مؤثرتر برای اشاعه مشارکت‌های جامعه‌شناختی است. به عنوان اجتماعی کوچک، که در آن اکثر جامعه‌شناسان یک‌دیگر را به خوبی می‌شناسند، بسیاری از جامعه‌شناسان تایوانی نشان داده‌اند که مایلند تقریباً هر دو سال یک بار در تفسیری کوتاه مشارکت کنند.

در چند سال گذشته، افزایش علاقه عمومی به مسائل اجتماعی و سیاسی در محبوبیت وبلاگ سهیم بوده است. نارضایتی از مشکلاتی که بر اثر جهانی شدن اقتصاد، توسعه چین، و دولت دست‌راستی محافظه‌کار کنونی ایجاد شده است، اعتراض گسترده دانشجویی را در مارس ۲۰۱۴ برانگیخت؛ در طول ۵۰ روز اشغال و اعتراض، جامعه‌شناسی گوشه خیابان بیش از ۱۷ مقاله در حمایت از جنبش منتشر کرد و حدود ۱۰۰۰۰ بازدیدکننده هر روز از سایت دیدن کردند؛ در حالیکه ماه پیش‌اش تنها ۱۷۰۰ بازدید بود. وبلاگ، فضای مهمی شد که حامیان جنبش می‌توانستند درباره سیاست عمومی بحث کنند. حتی مقامات دولتی به وبلاگ آمدند تا از سیاست‌های‌شان دفاع کنند.

جامعه‌شناسی گوشه خیابان، پنجره‌ای برای آنانی شده است که به جامعه‌شناسی تایوان و یا توسعه سیاسی و اجتماعی در منطقه علاقمندند. همچنان‌که جامعه‌شناسی گوشه خیابان بیشتر شناخته می‌شود، دانش‌آموزان دبیرستانی بیشتر و بیشتری وبلاگ را می‌خوانند تا این رشته را بفهمند. این امر به‌ویژه از این نظر اهمیت دارد که

# < یورگن هارتمن، فداکاری معتقد به همکاری بین‌المللی

لیودمیلانورس، از بنیانگذاران و مدیر اندیشکده بیست و یکم آکسفورد انگلستان، و عضو سابق هیئت مدیره کمیته پژوهشی جوانان (RC34) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و سیلویا ترنکا عضو سابق هیئت مدیره کمیته پژوهشی جوانان، اتریش.



یورگن هارتمن، رئیس کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی جوانان (۱۹۸۶-۱۹۹۰)، معاون امور مالی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی (۱۹۹۴-۱۹۹۸) که در دوم مارس ۲۰۱۵ درگذشت.

می‌برد. او که مطالعه‌گر حریصی بود، خیلی زود با مالک آنجا دوست شد، کسی که به او اجازه داد تا در اتاق پشتی مغازه بدون آن‌که پولی بپردازد، کتاب‌هایش را بخواند. یورگن به‌طور قدرشناسانه‌ای جذب هرآن‌چیزی شد که توانست در اختیار داشته باشد: او درباره کشورها و فرهنگ‌ها مطالعه کرد. نقشه‌ها و حتی جدول زمانی قطارها را بررسی کرد. همین جرقه آرمان‌های علمی او را زد و الهام‌بخش آرزویش برای سفر به جهان گردید. این به او کمک کرد تا به سرعت برق و باد مطالعه کند، و همواره می‌توانست راهش را پیدا کند، بدون توجه به جایی که بود، و مثل

همیشه بشاش و دوستانه، مهربان، روشنفکر، پذیرا، مثبت، همیار، کمک‌کننده، بامحبت، فهمیده، یک دانشمند فعال بین‌المللی، یک سازمان‌دهنده ماهر، یک شخصیت الهام‌بخش - دوستان و همکاران یورگن هارتمن که در ۲ مارس ۲۰۱۵ درگذشت، این‌گونه از او یاد می‌کنند.

یورگن در ۱۸ مارس ۱۹۴۴ در رمشاید-لِنپ (آلمان) متولد شد. از آنجایی که پدرش در جنگ کشته شد، مادرش یورگن را بزرگ کرد. یورگن به عنوان یک کودک بعدازظهرهای زیادی را در کتابفروشی محلی به سر

این که او یک قطب‌نمای انسانی بود. یورگن، همچنین به عنوان پسر یک مادر شاغل، خیلی زود یاد گرفت غذاهای خوش طعمی آمده کند، مهارتی که او در طول زندگی‌اش تکمیل کرد.

یورگن کارشناسی ارشد خود در رشته اقتصاد را در سال ۱۹۶۹ دانشگاه کلن گرفت. او به عنوان یک دانشجوی، شغلی تابستانی در استکهلم گرفت و برنده بورس تحصیلی دانشگاه اوپسالا شد، جایی که در آنجا با همسر سوئدی‌اش سولوی آشنا شد. در سال ۱۹۷۳، دکترای خود را با پایان‌نامه‌ای با موضوع شورش دانشجویان سوئد دریافت کرد. وی پس از فارغ‌التحصیلی تا سال ۱۹۹۳ در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه اوپسالا مشغول به کار شد و در سراسر سوئد سخنرانی‌هایی را ارائه داد. از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲، در وین به عنوان رئیس پژوهش در مرکز اروپایی رفاه اجتماعی آموزش و پژوهش، که یک سازمان وابسته به سازمان ملل بود فعالیت کرد؛ از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۶، با آغاز حرفه بین‌المللی‌اش، طرح جهانی ادغام جوانان در جامعه را سرپرستی کرد.

اولین برخورد یورگن با انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به نهمین کنگره جهانی جامعه‌شناسی که در جولای ۱۹۷۸ در اوپسالا برگزار شد برمی‌گردد. دبیر اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، ایزابلا بارلینسکا، که در آن زمان دانشجوی جوانی بود که به دبیرخانه کنگره کمک می‌کرد، ملاقات با یورگن بر سر میز اطلاعات را به یاد می‌آورد. در آن هنگام، یورگن که استاد جوان دانشگاه اوپسالا بود احساس کرد که شاید به کمک او به عنوان نماینده‌ای از جامعه محلی دانشگاهی نیاز باشد. و قطعاً همین‌طور بود! هر دوی آنها در ساختار انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بی‌تجربه و جدید بودند، اما هر دو مشتاق بودند که به یکدیگر کمک کنند. آنها برای همیشه دوست ماندند.

کار کردن در یک مجموعه بین‌المللی با همکاری از بخش‌های مختلف جهان برای یورگن حیاتی بود. او به کمیته پژوهشی جامعه‌شناسی جوانان (RC34) انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی پیوست، به عنوان صندوق‌دار خدمت کرد (۸۶-۱۹۸۲) و در سال ۱۹۸۶ به عنوان رئیس آن انتخاب شد. سلف او، پیترامیل میکثف اشاره می‌کند که «یورگن در طول جنگ سرد در تبدیل کمیته پژوهشی ۳۴ به مدلی برای همکاری بین پژوهشگران جوان اروپای غربی و شرقی سهم خطیری ایفا کرد. پژوهشگران جوان از اروپای غربی و شرقی همواره می‌توانستند روی حمایت خیرخواهانه و از خودگذشتگی‌های حقیقی او در اهداف علمی مشترک حساب کنند.»

«رهبری یورگن در کمیته پژوهشی ۳۴ در زمانی خطیر، او را در موقعیتی قرار داد که تغییرات عظیم موقعیت جوانان که توسط گلاس‌نوست و پروستریکا به راه افتاده بود را کاملاً مشاهده و درک کند» این چیزی است که جان بینر می‌گوید، کسی که وقتی با یورگن در پروژه تطبیقی جوانان/اروپا و فناوری جدید کار می‌کرد (۱۹۹۰-۱۹۸۷)، به تحسین دیدگاه تحلیلی ژرف و نظرات روشنگرانه او می‌پرداخت، پروژه‌ای که توسط مرکز اروپایی همکاری برای پژوهش و مستندسازی در علوم اجتماعی در وین اجرا می‌شد. این پروژه که از سوی کمیته پژوهشی ۳۴ حمایت می‌شد، به واسطه در بر گرفتن سقوط دیوار برلین و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ارزش منحصر به فردی داشت. بینر، یورگن را این‌گونه توصیف می‌کند «یک معتقد راستین به همکاری بین‌المللی که لزوم دور شدن از دیدگاه‌های کوتاه‌بینانه ملی و حرکت به سوی فهمی از تفاوت‌های نسبی در فرضیات فرهنگی و اولویت‌های ملی را، به ویژه در اروپای شرقی که علایق غیرنظامی و مصرفی در تکنولوژی ارتباطات هنوز محدود بود، برای کسانی چون من که کمتر متبکر هستیم، روشن کرد. جوانان، از خلال تقاضای روبه رشدشان در مورد قابلیت تکنولوژی ارتباطات و دسترسی فراملی به رسانه‌ها، و همچنین به عنوان نسل آینده، نتیجتاً داشتند به یکی از جلوداران اصلی تغییر بدل می‌شدند. در حال حاضر سخت است که درک کنیم که ایده یورگن در مورد یک گواهی‌نامه صلاحیت کامپیوتر، که منزلتی مانند گواهی‌نامه رانندگی داشته باشد، در آن زمان همچون اتوپایی در کشورهای شرقی دیده می‌شد. او خیلی زود به تغییر شکل انتقال به بزرگسالی پی بُرد که از خلال تکنولوژی جدید اتفاق افتاد و همچنین از خلال پیامدهای فردگرایی، قطبی شدن و نابرابری گسترده در دنیای بیش از پیش جهانی شده، که در پس آن آمد. این که ما امروزه با این چیزها به مثابه مسئله مرکزی سیاست‌ها و سیاست‌گذاری جوانان دست و پنجه نرم می‌کنیم، به سبب تأثیرات یورگن است که این روزها می‌توانیم مغتنم بشماریم.»

یورگن به عنوان دانشمندی بین‌المللی، موفق به آغاز همکاری با پژوهشگران چینی جوان را زیر چتر کمیته پژوهشی ۳۴ شد. این که در دو دوره ریاست وی، معاون‌های کمیته پژوهشی ۳۴ در آسیا از چین بودند، تصادفی نبود. یورگن در هموار کردن مدرانه راه برای اولین همایش کمیته پژوهشی ۳۴، نوسازی آسیایی و جوانان، که تنها همایش این کمیته بود که تاکنون در چین برگزار شده، نقشی کلیدی ایفا کرد (شانگهای، ۱۹۹۳).

یورگن در ضمن یک شبکه‌ساز بسیار خوب هم بود. هلنا هلو، هماهنگ‌کننده پژوهش جوانان اسکاندیناوی (۲۰۰۴-۱۹۹۸) و رئیس کمیته پژوهشی ۳۴ (۲۰۰۶-۲۰۰۲)، یورگن را یکی از پیشگامان تحقیقات جوانان اسکاندیناوی می‌داند. هلنا، به واسطه «سخنرانی جالبی که یورگن درباره جنبش‌های جوانان در اروپا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در همایش تحقیقات جوانان اسکاندیناوی ارائه داد، تحت تأثیر قرار گرفت. یورگن فعالانه همکاری پژوهشگران جوان اسکاندیناوی را ارتقا بخشید. او از بنیان‌گذاران سمپوزیوم تحقیقات جوانان اسکاندیناوی (NYRIS) و هماهنگی تحقیقات جوانان اسکاندیناوی بود. کار خود او بین‌المللی شده است و تحقیقات جوانان اسکاندیناوی را به سراسر جهان شناسانده است.» ضمناً یورگن عضو حلقه همکاری پژوهشی جوانان در اروپا (CYRCE) هم بود که در سال ۱۹۹۰ توسط جانشین او، زیبیل هوبنر-فونک بنیان گذاشته شد، که به ایجاد و تقویت پژوهش جوانان اروپا کمک کرد.

دانش گسترده یورگن، تجربه آموزنده و توانایی‌اش در توضیح مسائل پیچیده به وضوح از او سخنرانی محبوب ساخت. در این سبک ارائه چیز خاصی وجود داشت: حتی زمانی که او برای مخاطبان پرتعدادی سخن می‌گفت، شنوندگان احساس می‌کردند که او دارد به طور جداگانه با آنها صحبت می‌کند.

پس از ریاست او در کمیته پژوهشی ۳۴، به عنوان کمیته اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی انتخاب شد: او بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ در کمیته مالی، و بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ به عنوان معاون مالی خدمت کرد. او در این نقش به کنگره جهانی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی کمک کرد تا جامعه‌شناسان را به بیلفلد (۱۹۹۴)، مونترال (۱۹۹۸) و بریزن (۲۰۰۲) بیاورند.

یورگن در کنار پژوهش درباره جوانان، در مورد بالا بردن فهم بین‌المللی از طریق در معرض گذاشتن و تجربه، شورو شوق زیادی داشت؛ او سفر جوانان را، از مبادلات گرفته تا گردشگری، امری محوری می‌دانست. لیو دمیل نورتس اتفاقی در اکتبر ۱۹۹۲ در موسکو را به وضوح یادآوری می‌کند، جایی که او همایش بین‌المللی جوانان و تغییرات اجتماعی در اروپا: ادغام و قطبی شدن را سازماندهی می‌کرد. در روز اول همایش، مدیر موسسه جوانان از سوی وزارت علوم و فناوری، که دست‌اندر کار توسعه سیاست‌های جدید جوانان در روسیه بود، تماسی تلفنی دریافت کرد. آنها می‌خواستند با برخی از متخصصان غربی که در همایش شرکت کرده بودند، ملاقات داشته باشند.

<<



یورگن به‌خاطر این واقعیت که همایش توجه دولت روسیه را جلب کرده بسیار مشتاق بود. ما از این‌که به کرملین دعوت شده بودیم هیجان داشتیم، جایی که گروه کوچک ما از سوی گنبدی بوروبولیس مورد استقبال قرار گرفت، وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه که به نظر می‌رسید پس از رئیس‌جمهور بوریس یلتسین، دومین سیاستمدار بانفوذه روسیه باشد. در این نشست، تمرکز اصلی در مورد نحوه تعامل جوانان روسیه در روندهای دمکراتیک بود. یورگن اولین کسی بود که با یک پیشنهاد پاسخ داد که به نظر بسیار ساده و مستقیم به نظر می‌رسید: جوانان روسیه باید اجازه داشته باشند به خارج سفر کنند و دنیا را ببینند. در وهله اول، همه فکر کردند که این کار ساده است؛ سپس یورگن شروع به توضیح این مسئله کرد که در عین حال کشور باید برای برگشت جوانان تغییر کند و جذاب باشد. بحث جذابی درگرفت و یورگن بابت این‌که پیامش در مورد تحرک جوانان به خوبی دریافت شده بود حس رضایت فوق‌العاده‌ای داشت.

کار یورگن بر روی تحرک و سفر جوانان نقش مهمی در شکل دادن به تحقیقات جوانان در این زمینه کرد. او دلایل سفر کردن را به‌طور نظام‌مند تجزیه و تحلیل کرد و نمایی از مسافران جوان ترسیم کرد. وی در آثار خود در مورد تحرک و سفر جوانان در اروپای غربی، سیاست‌های اتحادیه اروپا و مفهوم «تحرک جوانان» را به ظهور یک آگاهی اروپایی و همکاری مفید در اقتصاد، سیاست و فرهنگ مرتبط ساخت، با این استدلال که مثلاً بلیت خط آهن اروپا بسیار بیشتر از هر برنامه تبادل نهادمندی در تجربه جوانان سوئدی از «اروپایی بودن» نقش داشته، و تمایل این جوانان به سفر با توانایی‌شان در صحبت کردن به زبان‌های خارجی همبستگی داشته است.

وقتی دانشگاه دارلنا به همراه پنج دانشگاه اروپایی دیگر برای ایجاد برنامه‌ی دانشگاهی در رشته مدیریت گردشگری اروپا (ETM) وارد یک همکاری شد، یورگن برای این‌که علاقه‌اش به گردشگری را به حرفه خود

تبدیل کند، فرصت را از دست نداد، و مدیر بخش سوئدی این برنامه کارشناسی ارشد شد (۱۹۹۴-۲۰۰۸). او عاشق تدریس بود و پس از بازنشستگی هم به ارائه درس گفتار ادامه داد.

یورگن برای بسیاری یک دوست واقعی و برای همه اعضای کمیته پژوهشی ۳۴ یک همکار بزرگ بود. همه ما برای روحیه گروهی‌اش، لبخند و آغوش شادش، خنده دلچسبش، ذهن پرسشگرش، اندرز و تشویق عاقلانه‌اش دلتنگ خواهیم شد. اگر ما میراث غنی‌ای که وی از خود برجای گذاشت را پایه کارمان قرار دهیم، او در کار و خاطرات ما به زندگی ادامه خواهد داد. ■

نامه‌هایتان را به این نشانی‌ها بفرستید:

Sylvia Trnka <[sylvia.trnka@aon.at](mailto:sylvia.trnka@aon.at)>

Lyudmila Nurse <[lyudmilanurse@oxford-xxi.org](mailto:lyudmilanurse@oxford-xxi.org)>